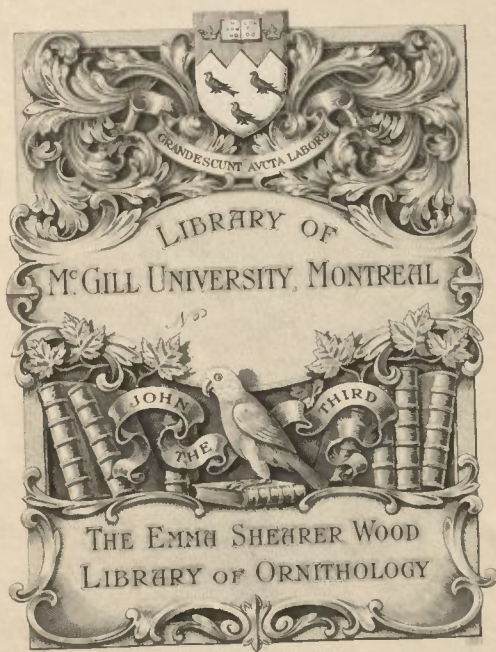


16
3
+ Fu
M

McGILL UNIVERSITY LIBRARY

ACC. NO.

REC'D



ANNOTATED W.

Z 10

Dastūr's-sayd.

1925

4114764

10. II. 92

بسم الله الرحمن الرحيم

48

محمد سجد و عباس سجد از زین ابد مر باد بنی را سزد کس بار بند برادر
 معرفتش نذر و دلهای عارفان را سکار بست از دستت غار طوفان سکار حقیقتش
 کلک خوش است جهان خانه سقا ترا صد میماند دست این محبتش
 حد نسیس مرغ قلوب مو مبارز طعم نموده بحری نمر بر خنثش مرغان بیان
 عصیان بخران از نیست و ناو کرد انده و پوزره شرفی اجناس این جوان
 و حنت اباد و مبارک چشم ردن در صحرائی انبهای اتعجب سکار کرده و
 نغمه سبک مهرش کم صدر صدای او خوش و طهور سحران دنیا را
 خردار سخته و دور و نا محدود بر سر و اسباب اخلاصه امعا محض صفا
 بیای بلند سواهی قاف خوش اودانی غنیمت بلاغت نوابی
 سخنان الذی اسری به بدت رت داده لافظ من رحمن الله له
 عاصیان اعدت را از زمین و خند کناه بحرمت کلمه طبره نمانده و هر
 یار کبار برگزیده حضرت پروردگار و برای اصحاب و در باب دی که

حرف

لیکن رفتار سرسخت و فریاد کلان موقوف اند با دایم احوال صحت للعباد
 را اسحق الاصفهانی محمد رضا ولد خواجہ محمد توفیق مکتوبہ کہ حکم اندک بعد اصل حکم
 عبدالبر و البحر بکار خواست نام داشتیم و مدتی مجمع جاووران از رسم
 بر بندہ و چرندہ و در زندہ صرف نمودم و درین فن مهارت تمام از
 امداد نرسبت بندگان سلاخوا این نامدار ذوی الاقدار کرد و در
 خلاصہ وزیدہ روزگار شهنوار میدان امارت و ایالت شہدار و پاد
 جلالت و کثرت نایب منایب حضرت ظل سبحانی محسن
 بہادر عالم کبریا ہی رسانندہ بودم کہ بعضی از رفقای این کبریا
 در خواستند کہ مقدمہ چند در معرفت و شناخت جاووران بکار
 و طریق طبایر نمودن آنها و دریافت بیماری و علاج آن کہ مکرر
 رسیده تعلم بخند رفیق بنویسد از آن جا کہ بادت نامدار و
 ذوی الاقدار بعد از ضبط امور مملکت و دستور و برداشت سبب
 در طبیب بکار و فخت انار کہ سبب سر صحر او و فرزند او

کارمانی

در ایام روزگار است برداشته اند و در اثر امان بدن صفت
لطیف و نیت شریف رغبت تمام در امانت نفس ناپوشتم بقوموده
و اکثری بر کاین برین فعل حمید این خوانش موفوره می نمودند از نیایان
این خاک را همواره بجز و اندک از مقدمات مذکوره را که بجز در آورده
بود نظر فرمودند و در محنت این فطرت و ارباب خیرت دانسته نمودند
و مابقی در عهد حضرت سلطنت نباه خلافت و سکه اسکنند جاه
سلمان فریب قدر قدرت قضا صولت مهر شهر خلافت و همسان
در سلطنت و شورستانی خرز با زوی قدرت و توانائی و نام
بلو این عالمگیری و جهان کنونی تاج مجسمه اطمین روزگار با بستان
حضرت از بدکاران ظل سجائی حلقه رحمانی ابوالمظفر محمد بن محمد ادریس
بهادر و عالمگیر بادشاه غازی خدایه حله و سطره و افاض علی العالمین
برده و اصفیه بنی بکر از و بنهاد و سینه سحری نبوی اصلی الهدی علیه السلام
در آورده و عطفه مفتح الابواب در بنهاد و سنن ناب درج نموده و

در سوره البقره آمده رجاله از طایفه قدرت و علوهیمت صاحب
خباران سخن و بجهت سنایشان فن از نظر کما از این باوراق
طلاست خسته کمال قدرت بصارت در اطهار نقض انجا با سیدان
تعلیم فیض مدغم اصلاح فرموده بخوابیدار مقلد و وضع سازند و با
باب اول در سورت جانور کلال جنیم و سنباه جنیم باب یکم در
دادن اذق بکوت و حب جانور خورد و در کلال جنیم باب سوم در طبار کردن
جانور کلال جنیم و سنباه جنیم باب چهارم در طریق صاف نمودن
جمع جانور برنده شکاری باب پنجم در شناختن بند شدن
باب ششم در یافتن و انبیب صاف و علاج ان باب هفتم در
داشتن جانور کلال جنیم و سنباه جنیم باب هشتم در بستن
کلال جنیم ان باب نهم در علاج کلال جنیم بر مهره و خزه باب دهم
در دانستن بر مهره خام و علاج جنیم باب یازدهم در بستن دندان طلا
باب بیستم در دانستن حفاول کردن جانور باب بیست و یکم در
در دانستن

بندین ساقین که از پاره کوبند باب چهارم و دهم
باب پنجم جانور باب شانزدهم در بستن جلاخ یعنی زنگوله در پهلوی
باب شانزدهم در نشان دادن جانور بر چنگل و طفل و بتو از باب
سوم و بیست و یکم به یو جهت شکار هر دو هم در طبع کردن و وقت ضعیف
باب هجدهم در ستاخن بدخوی جانور و درست کردن آن باب بیستم
فان نمودن و بتو از دادن و شکار نمودن بقلال حسیوم و سببها بیستم باب
در دادن کز کرم جانور باب بیست و یکم در جاقین ما و نحوه در زخم
زخم جانور کلج می تا نوشته نایب بیستم قول در ماضی و علاج آن باب در ماضی با دغره
باب چهارم در در استن ز کام و علاج جنس باب بیست و یکم در ماضی
نور شده کل جنس باب بیست و یکم در ساختن سوزنی در علاج آن
باب بیست و یکم در در استن حکم و عقلی و علاج آن باب بیست و یکم در ماضی
نمای هر دو نیمه و علاج آن باب بیست و یکم در در استن کوفته و علاج
باب بیست و یکم در ستاخن سبب ضعیفی و علاج آن باب بیست و یکم در در استن

در علاج ان باب دوم در شناخت جلد و علاج ان باب سوم
در علاج انواع با باب چهارم در شناخت برافتن ان باب
و علاج ان باب پنجم در دانش جوانی و علاج ان باب ششم
نای و علاج ان باب هفتم در دانش نرسیده و علاج ان باب
و در برافتن همه و علاج ان باب هشتم در دانش مجموعه از انواع
گویند و علاج ان باب نهم در شناخت ضرب رسیده و علاج ان باب
در برافتن گرمی زده و علاج ان باب دهم در شناخت سردی
و علاج ان باب یازدهم در شناخت گنده بجای و علاج ان باب
جمله نهم در دانش دو بجای و علاج ان باب دوازدهم در برافتن
لکری و علاج ان باب سیزدهم در شناخت برآمدن سوفه و علاج
باب چهارم هفتم در علاج زخم رسیده باب جمله دهم در علاج ضرب
له با سختی ان میرسد بند باب جمله ونهم در علاج استخوان مستکند
بنجامین در شناخت برگردن و علاج ان باب یازدهم و یکم در شناخت

گویند در

نویسند و کبر بر علاج ان باب است چنانچه در دوم در علاج دور کرد
باب سی و سی و دوم در ساختن آزار مجوزه و علاج التی باب سی و سی و
چهارم در علاج توطئه آزار اول و دوم هم کوشش در باب سی و سی و پنجم در بافتن
علاج ان باب سی و سی و ششم در معرفت بوزر سیاه کوشش باب
باب سی و سی و هفتم در طیار کردن جنده سیاه کوشش باب سی و سی و هشتم در
صاف نمودن قهر در سیاه کوشش باب سی و سی و نهم در صفت کوشش
سیاه کوشش باب سی و سی و دهم در طیار نمودن در سیاه کوشش
باب سی و سی و یازدهم در دانشن امراض بوزر سیاه کوشش و علاج ان
باب سی و سی و دهم در ساختن زیره باب سی و سی و یازدهم در طیار
کردن کت باب سی و سی و چهارم در طریق صاف نمودن کت باب
سی و سی و پنجم در جوشتن دانشن کت باب سی و سی و ششم در فابو
کردن کت نمودن بکلت باب سی و سی و هفتم در بافتن امراض کت
علاج ان باب سی و سی و هشتم در معرفت امراض کت مجوزه

باب سفت و نیم در طیار زدن ابو یاب مفقود بود در جوستن در
ابو یاب مفقود بود و دوم در شناختن امراض ابو و علاج ان نام مفقود
بس که کند و قبا کردن و گرا میدن ابو با ابو یاب مفقود بود و سوم در
بندوق و فواید ان باب مفقود چهارم در فواید نعلت اندازی نام
در مفقود بود و پنجم در ساختن باروت باب مفقود و ششم در ساختن کردن
و صید رفات پهنندوق باب اول در موهبت جانور کمال در موهبت
و این موشمل برود و فصل سبب فصل اول در شناختن کمال در موهبت
باز است و این موشمل نعت فرس و نهدیت و در غنی باری
در موهبت و نبرکات و نبرکات باز موده است و در موهبت موهبت
در جمع امور از ترنبرکات است اما استیاب بار کعب بنیده بس که در موهبت
کاشو و صحن و ابران و توران زمین دایمی هم میرسد و در
شمال تر کاشو و نعلت استام تر دایمی بدست می آید و در موهبت
بلا و موهبت کرد موهبت و در موهبت چهارم است و اول سید امرا در

در این کتاب طبعاً مانند و زبان هندی سفید خوانند این
جنس بسیار دیر بود پیش سلاطین اخبار طایفه در دربار
همه میسرند قسم دوم سرخ که از زبان هندی ایراد گویند
این جنس نیز پیش خویش فعل مانند قسم سوم سبزه که از
زبان هندی کالانا مانند این جنس سوخ و شکست و محنت طلب
و خست قسم چهارم که بود از زبان هندی بکلمه نامند این جنس
بویست در بعضی توکلهما هوپی در محرابی هم نبود و آن است
جنس سوم بر برتری دم او ظاهر باشد و محرابی در پیش
بان نفس در بر برتری است بود بود از سر در و کله در کله نور
بی مانند در پیش اول صبح ظهور نکاری را جواز گویند و خوش
که در بعضی نالی هر دو و از سر نوع بسیار است و خوش

با کجاست و آنچه خورد که پستان بر خورد با شد از او می
کند ملک خواست که بزبان هندی تریناک نامند و جانوری که در خانه
کوبند با قند او را بلفظ ترکی بوزم تک و بناری و هندی خانه کوبند
و هر صبح طهور کفاری از باده از بست سان بنامند و در هندی
خوبتری تا پنج سال الاث همین را او هر چند سال خورد و با شد
کند و هر یک ترکیب جانوران کلان و حشرات و کرم و کرم و کرم
کج و کورانی نامی استی فراج و چشمها و سرش خورد و درون
سپید و زبره بر و بر کور و کور و باز و در او از دم کوناد و سطر بر و
کند و کس قیما خورد و در کحل و ماخن در کار کلم کج و میل بسنی باشد
در مایع جانور است و خواستش و تیز خورد و در صورت و میرت
شایسته نام دارد کنگن از باز کوجک و نازک و فراج
روح با زینت و با نشن نطق است و در کرب بر زبان فارسی

در لانی

در شمال باغی که بنام کوه در تبری فرخ خوانند و بسیار است
در جنوب و بسیار شمال است کلب و اشبالی که در کله سنند
و کابل و دولت ایران و توران هم میزند و از آنجا با طرف حد
و خزان می رود ای در همه جا گرفته بنمود و انوار و انوار مانند
پاوست از آنجا می بیند و میره جا لوریت بره و از آنجا
قسمت قسمتی را بر زبان آید که میره بره که بنام اشبالی
در کوه است از جنوب یعنی محض در دهن است و طرزش عجیب است
که سگینه و بر سینه و جگر مثل بار است قسم دوم را بر زبان
هندی می خوانند و طرزش همچو ما بین است و بر دهن
مانند سیاه است و بسیار است که بنام دانی هم می خوانند
قسم سوم را بر زبان هندی می خوانند و این نیز در کوه اشبالی
است که در دهن چهارم را بر زبان هندی می خوانند
بنام سیاه است در کوه اشبالی شمال است و در همه

6

بهرت

کلان تر بود و اشبانی آنها بهتر از دای است و نیز هر چه
 در هوای نازک و سنگه جانور است محبت در رنگش بدستور نازک
 لیکن در همین رنگها بشود و هم میرسد معنی در زیر لون ناعلم و طالع
 سبای ندارد و این بسیار شجاع و دیر بود و میگذاردش همه
 خوک و همه جابردخت میباشد و اشبانی این بهتر از در است و
 نیز پس چید که نزد فصل دوم در صورت جانوران سبای
 بهترین آنها اسفارت است و این نام در زبان ترک و فارسی
 عربی و هندی است و در سنن با شفا چه گویند و
 کم میباشند چون مادر است و بی این است و چنین است
 که اسبانش در کوهستان و سنگ فحاق و بندر خان است
 در هند و سنان دای بدست می آید و رنگش زرد است
 سبک که آنرا در نزد کوه چون نامند این جبهش نام است
 که چون در نزد کوه بگذرد خود از این جنس شجاع و دیر بود

فصل سوم

مجموعه مسج که از او در هندی بهوره گویند این مسج است
و در این مسج به طور شکاری به چوب و بر قوت و دبر و کند بر
مسج هائی بود و بعضی بر هر دو بای بردار و بعضی در آنها که موزه های
نیاید از او است مستعار گویند و خاها از جرح کلان تر بود و بهترین
ترکیب با فلز است چنانکه اینست که گویند که کار و بسیار است
و در بعضی مسج و هر دو چینی خورد و در بعضی کلان و بزرگ
و این مسج در زبره بر و بر کوسنت و باز در او از کوسنت هم در آنها
کند و در آنها خورد و در بعضی و تا کوسنت در او بود و بعد از این
بسیار است چنانکه اینست و این نام مسج است و در هندی این
نامند در فارسی و هندی کوی گویند و در آنرا این کوی گویند و در
بسیار است و در بعضی مسج و در بعضی مسج و در بعضی مسج

تاریخ هندوستان

مشکل بزرگی بود و در آن زمان او در غارت داشت و قاض بنام جایی است و بجای
دار که میگویند نادر است قسم دوم و در آن وقت او را بزبان هندی کالی گویند
است این بزرگ و پرفوت و شجاع و دیربازند و در کوهستان شمال کوه
کوه چهارم و مورکت و مان اون و سنبل و کشتوار هم در آن کوهستان
که انرا برهند و خراسانی نامند این جنس خوش فعل و خدی بود و در
کوهانی شمال یعنی از کوهستان و چون دکا لیر و کوه مل و ایران و توران است
بی ابد قسم چهارم سیاه که انرا بزبان هندی جاوی گویند این جنس بزبون
و در کوهانی جنوب استمان دارد و میان همه جنس استمانی هندوستان
و بحری جاوی است که بزبان خزی و فارسی و هندی مشرب است و در
کالی بجای گویند و اشخاصش کسی ندیده و از کتاره و دریای سور و دریای
دالی هم برسد و در آن جنس استمان قسم است اول سرخ که انرا بزبان
بهوره خوانند قسم دوم سیاه که انرا بزبان هندی کالی گویند این جنس
قسم سوم کوهی و انرا بزبان هندی بلکه گویند این جنس بزبون

جاوی است

بست که از ابرمان بندی و خونی سفزه لوسند و بود نیز خوانده اند
بسیار در راجه بخند نامند و استمالش در همه کوهستان بشمال سنند
مکن در کوهستان ایران و توران و بیشتر بهم میرسد در زمین سنند
دو از موزه پانینست و در جانور است که در بنه و ستان بسیار هم میرسد
نیز در راجه گوید و استمالش در میدان بر سر درخت بسیار و دانی
بسیار از استانی سنند و سنند و سنند و سنند و سنند و سنند
در سنند و سنند و سنند و سنند و سنند و سنند و سنند و سنند
این سنند و سنند و سنند و سنند و سنند و سنند و سنند و سنند
و در سنند و سنند و سنند و سنند و سنند و سنند و سنند و سنند
فصل اول سنند و سنند و سنند و سنند و سنند و سنند و سنند و سنند
در سنند و سنند و سنند و سنند و سنند و سنند و سنند و سنند
در سنند و سنند و سنند و سنند و سنند و سنند و سنند و سنند
در سنند و سنند و سنند و سنند و سنند و سنند و سنند و سنند
در سنند و سنند و سنند و سنند و سنند و سنند و سنند و سنند

در غنچه دار دانه ادویه سوخت و حب جالوران خورده و کلان بر در بر باد
چون کتاب دو انچه بود نوشته اند که در کلان چشم معده را سوزانند و در
شما چشم معده را سوزانند و در خوشش موجب بعضی علل که در معده سوزانند
مانند و این مستعمل بود و فصل است فصل اول در معده ادویه سوخت از برای
باز چهار سنج نوشته اند پس برای اجزه سه سنج یا یک برای است که سنج
و چهار سنج بر این باره حب که بره سنج و بر این سنج و دوهونی سنج
در صبح ادویه سوخت به هم فناس محل ارد و دیگر حب که برای باز بلوغ و
پس اینها چهار حصه اند که در هر حصه و شکره یکم حصه و بیاض و جگر و سینه
به این سنج و دوهونی از یک حصه ربع لم پس در صبح حب بدین فباست
فصل دوم در معده ادویه سوخت و حب کباب چشم معده را سوزانند که
بر این سنج سوزانند سنج نوشته اند و برای اجزه پنج سنج و چهار سنج
و این یکی چهار سنج و برای اجزه سه سنج و شکره و بیاض و جگر و سینه
و یکی یکی و دیگر سه سنج و برای است این یک دو سنج و دو بر

ترتیبی و دوری

در دومی ابلتسج در برای نر مط و دور پاشنس برح
و در سومین فبا سن لکار برد و با حشبت که برای است
کشمند در انسنس حصه کند بر جی تا پنج حصه بود و سوار به چهار دهم حصه و در
چهار حصه و پنج خیز سه حصه پس در یک بکده و ت این و جی ای که در کتسه حصه
در ت این ای که در چهار حصه و در حصه و در مطی و دوری آن حصه و در مط
و دوری آن در مطی در این نر در جمع حب این قبا حشبت لعل کند باب
سوم و در مطی طبار کردن جاو رکوال حشبت و سباه حشبت و این مستعمل بود
فصل اول طبار نمودن کباب حشبت و این هفت
قسم است قسم اول بر دو نوع است نوع اول طبار کردن باز در
عون بگرد حشبت در دو برد دست ناز و در حشبت ابد در خوراک
بار در باز کرده کج حشبت و وزن کج حشبت زنج کرده با کتوده دهیم
است و وقت صبح عوض چهار کج حشبت چهار نیم لوبی که کشت بر چینه
در دومی دور کرده باب نر نموده بخوراند و در کج حشبت با کتوده حشبت

و شود او را بلی که از آب کف داشته اثر در خوردنش و بدتر از
همین بعل اردو و روز چهارم خورد خورد آمدن طعمش امیره بدرد
و آدنش انت سنسار و در شک ببرد و بر نای کلان را از متصل
ن پنج بریده از لب کار و استخوان را خوب شکسته و شسته بعد از طعم
بماند است بخوراند و این در اصطلاح بر شکاران بسیار است چون
صحرای خاور بر موزه اندازد و اندک سبک کنی یک تا یک خون جان لحظه
و این با اصطلاح میزبان چلبی گویند و بر شب یکبار است که فعل رود
و عدد و در پرچ و شست بهمان نموده بدید و این را گویند برای سواران
بسیار نافع است و در مقلد بگیرد و نقل در دست بگیرد و از این است
بدستور نقل به دست و است نقل بدید و روز و یک چ با کوفه چهارم
و نقل بدید و روز و یک چ با کوفه چهارم بالایی چشمه بدید
جرب بر چشمه حاکم و در گاه کاهی جانور را در سرد و در دست کردن
و خود برود و نیز چشمه کنده باب بشود و ششها میدارند و در روز

از دینا در ده

نبارد که نیست دیدن تا بخته اینست بیداری و طبعه داری کند
بهر کلام شروع نشود و باز را ملامت کند بکلی است گذشته در حقه
تبدیل است در حقه در حقه در حقه در حقه در حقه در حقه در حقه در حقه
ببر باز در اندک زمان چنین ادواتی نیست کند که حس
سختی است که او را بر اجناسی که نذر است پس گذشته مردم را در حقه در حقه
چون در حقه در حقه در حقه در حقه در حقه در حقه در حقه در حقه
کلام مکتوب است بکلی است که نذر بود در حقه در حقه در حقه در حقه
را نظر این است که در نیک بود وقت هر باز نذر و نیت چهارم
در حقه در حقه در حقه در حقه در حقه در حقه در حقه در حقه
صفت نذر بود وقت نذر بنی چنین است بدو نیت نیت
نار می رسد صحت اندک روزگی چنین نکرده دارد و کین نذر نذر احاطه
نیت نذر کرده در باز از نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
بسیار است در حقه در حقه در حقه در حقه در حقه در حقه در حقه در حقه

10

تمام نیست بیدار با زانو و خست خست در پیوسته
بیار و آون بشمار خوبست که درین مثل زود ملامت بود
بر در نصف جسم و کله بودان بازوی سار در ایمنه و دست
ان بدست خود کرد و بدست دیگری باز و در انجا صید کرد
طلبند تا دوسه روز بهین مثل دیگر برود و بعد از آن بار بار برین
ت شانه بند و شانه که مدور است و غلط است که بشمار کرده باشد
بر بیان بندی انون تا که نمیدارد از داده طبع دوسه
بزدست آرام داده است در هند و در هند بیوم و در کنار روان
ت در پی که در آن ان چهار تویجه باشد بسره بر و در انجا صید کرد
که وقت صبح بطلند و بر کوهستان و در آن ان بگردند و کجا کجا
بیکانه مصری می بنایت ساخته در کوهستان و در انجا صید کرد
غلط است بنامند و در دست جسم بگردند و در انجا صید کرد
بودن است از اید و تب بیدار با و دست از اید و تب

تمام است تمام است

غلط است

و از آن وقت دادن طوی باز را همه لایحان بدو در پیشگاه خود
 برایش یادگار گواشتند و همه بدست گرفته بیست و نه تنه طینه بسوزند
 و نسیخه چهارم نمود و اولی سابقین را نیز از زبان هندی با تیره گوشت را سقا و در
 کوه کوه بر آتیر ادهاں خوانند و در روز آمیخته طبعه را سه سیر کنند و در جهان
 وقت طلوع چون نزدیک رسد مرغ برادر سوا اندازد تا او چشمه ببرد
 که در این منزل سپیدد این نیز از زبان هندی او چهار کوه که در جای او
 است و در وقت طلوع بود ازین لایحی که در باب چهارم مرقوم گردیده صادر
 طبعه آری کرده چون جمع داده در صحرائی که در جنوب کلان گویا باشند و میدان
 باشند باز با بر درایج برانند و کمرانده بکمرانست بر دوران این و بانی بطول
 سرزده مار است که در این مرغانی که برنده باشد مثل آن گرفته بر تالاب
 در رود و در این بیخود داده و در بای مرغانی ریسبان است از نظر نهان
 سرود و باز پیر اند چون باز نزدیک مرغانی رسد استسپ طبعه کنند

چون بگویند در بر کوهست سنده و در مرغالی سینه و آنرا بیاورند
بعوض بلبا و می بر لب آن دید نمودن آن پیران و در چو زلی ایار حساب و آنرا
گیرند و بر قاض و کلنگ پیران کلنگ کشار داده بسر نموده بیاورند و در
دادن است ده در نوع اول را از قسم اول فصل دوم سینه حساب بچ طریق
کردن سینه خار لونه است به از آنجا معلوم نموده عمل را در بعد از سر نمودن چهار
مونت باز را بیاورند و در بین طرفین که طرفین که بگویند فراتر طبع باز و در پیش
چهار بابی یافتند سینه دواب و پستان سینه که هر کدام از اینها را سینه
و تار پستان در بطور سینه پستان بعد از بردن پستان که زود جدا شود
خالی سنده است با هم رسد چهار رخ که هر یک در فزانه طبع ابدار و سخت
کند و بر چکش سنده آب نمائند که طبع بر زود تار است بردن پستان
بعد از تار است که در جراح روتش نمود بار را بردن بگویند تا که سینه
و روستای جراحیها سانه بود آب نموده بر پستان سینه و در
را بردن گیرند و بر سینه از در صحن خانه است و سینه

همان بر لهر

در روز و چاهی میخورد داد به بعد از آن پنج بطور کوبند
بزرگه گاه کاهی بپوش طبله مس کرده باشد تا رسیدن موکت
بزرگه گاه کاهی همین موم خود در درون طباق کردن جره به سوزانند
است بیکر هم برود و جره را از سفت نماند که خشک و سفید
موم را که است و نیم نوبت کوبند بزرگه گاه کاهی بپوش طبله مس کرده
چهار کوبند طباق کرده بکله ری در آب کف داشته جره را جره بر موم بار
خشک بقدر کس تو فاعل کرد و در فنل و جع علی قدر حال فیه از بالا در همین
جعه کوبند سدا ده بپوش و ازین بند در جوی کوهستانی که از بند کوه کوه کوه
طبله مس کرده باشد بپوش و در نیم در دست خود مایه بپوش و دست کرده و بپوش
میدانند این باز کس اما اینها را طبله مس بر طبله مس و اول مایه کس
در روز کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه
بزرگه گاه کاهی بپوش طبله مس کرده بپوش و ازین بند در جوی کوهستانی که از بند کوه کوه کوه کوه کوه کوه

و شکر بر صبح دادن اینداره کونست چسار یا به یلازم کند که کند
 و کند کونست بزده کبک برای از وزن کونست تورا ایام نمرده بر باد
 گرفته باب نمرده خوراند کونست نر ایتمها صیاح مسح از دونه کونست
 و اذن تخمین بار کونست و تقوی فاضل کرد و سینه بخنی که در این اول سینه
 چشم طیار کردن باز بالا نوزند بقدر هر یک از اینها بکار بر فرم
 دوم در طیار نمودن کلان جسم که جز نیست و یا جای از جبین
 ضایع کرده که از او در طمانه میکند انداختن اول جانور راه رفته است
 دور کرده طمانه پوت بند و بعد از برداری چند نشت که طمانه شود و در
 نشت کند نشتند و در جراح نوزند طمانه بر از نمر کرده و نشتند
 مردمان بیکر داند و مگدی است ماند با نمانه پوت نده بود از که نشت
 نشت فرود آوردن کوراج دو کلاه نسی کند که نظر جانور را از نشت
 دست نوزند دوم و با سیم قدری زباده شود که سیم چون
 بریده شود بدست نوزند در نسی اول سیم نشت و در نشت و در نشت

درد اول زده

کوه تمام که بریده براند و طرف آرام و ازین جانور که چهار پایی است
سه چهار دستگی است و این نیز در قسم اول است یعنی فصل بالاسطرس
م سوم طبق طیار نمودن کلال است که در قیاس است این است
اول فریضه بر صومعه ای جانور بدوزد و بعد از آن جانور را در حرکت انداخته
برد و میان جانور بدوزدن نگاه دارد و جای پنجاه گاه که نگاه کند و وقت
شب است که از بدوزدن آن گذرد و شبیه جایی که چهار پایی است
و در جای که جانور را در تمام مردم مانند چهار پایی را بگذارد و تمام روز بالای چهار
پایی باشد در میان آمدن وقت خلق در جای طبع برود و وقت آمدن وقت است
در صبح بیدار در آن چون خواب بود و بلام نمود قیاسه در خود طبعی که در قسم اول
است فصل در این که در آن و در آن که در آن عمل نماید قسم چهارم طرف طیار کردن
در هر دو بار و در این که در یک یا سخن و در آن است اول جانور را از
در هر دو بار و در آن که در یک یا سخن و در آن است اول جانور را از
در هر دو بار و در آن که در یک یا سخن و در آن است اول جانور را از

13

در وقتی که در وقتی که در وقتی که
 بر روی دست و کبکی که در وقتی که
 بدو چشم و کرده بشیر و در وقتی که
 کلاب بشیر بشیر و در وقتی که
 عجب هم کافیت با هم تفریح نموده بر دو چشم
 کف باشد با کف است گرفته در بر دو چشم
 بکشد و بعد از دو سه مرتبه چند قطره آب
 شود و چون جانور لایم و رامی که در دست
 کرده سبب است که از زغیب نماید و فیج جانور
 بدست و بگریان داده باز وی را در دست
 متعاضد هم که زغیب نموده و در دست طلب است
 خامی است بیدار دارد و چون صبح شود جانور از زغیب
 سبب در دست در طلب بدست و در غایت
 در دست

تکون دارد

دو وقت دو پاس الفدر طومو کند و در باب بزرده
در بینه کلبه شالی نو در نظر در بطرفی حد کوشیده منظر طلبد باید در روز
کر بار و جوه با بند مع رب بر باد در از با در با نین بودن در هر یک شکل
نام مع دستار و در زبانی جالور فرما کند که از آنها در لیر خورد که کوه کوه او دارند
و کله از کوه و کوهت با کله ای جالور بر لیر کند بعلان خون دود داده
طوبی بدست که در بینه طلبد در سینه بار بعد وقت ششم در بینه در کله ای
دوم جالور یک بار در چهارم بر دو وقت طلبد و نیت برداری و
در یک معید کوه در بین روز فرما در نگاه داشتن جالور آنها و تمام بکار برود
در هر حاله نیت است بیدوار باشد پاک از غفب بداید که چون در هر
بستان مصلحتند باشد چون اید شایس حاره و کله در کله طیار شود
جم از کله در اول بار و جوه و بار و ما نین در از زو سنای جالور و امید
نیت جالور در روز چهارم همه از معالک دامی طومو بخورند و بعد از چهار کله ای
سکند نیت بر دو بار و دوم تمام بر نیت سه در بر به بند و ضایع کرد

14

کرمین با کور از این صید کردن با نند بوز این بدست کور به
در دو بر این دو چهار قند این است نموده در بر و طوطی است دارد و صیغه کور
جز اعلان هر دو چشم جانور و بیکدیگر در بر و دست با هر دو
نزار که بر نرد و چشمها بلا وقت اب میچکا نند مانند ماه را بر این چشم کل
بکرم بر مد خط کند که کرمی جو انان نرکان جانور نورد و کرمی چشم
بجز این چشم کرمی بر دو کرمی چشم کور که است نالوس از نورد و نند
بعضی وقت از نند بعد از جانور که بر دست نند و بدست کرمی چشم در این نمود
بطوری که در چشم چهارم هم فصلی که بر فقه بعمل آرد و چشم چشم طیار کردن
باز و جره و با کشته و با نسن که قراب چشم تک نند است جانور و
صح چشم از طوطی در این در دست که فقه نند بر هر دو جانور و در کرمی
نند و در میان حوض جز آب هر دو چشم کرمی ده نند و در
بر سر جانور اب نند است بدست نامی بر مای بدن او بر کند و کند و در نند
نابند و فیکه فرما کند بکرمی و نوط بد بد چون نند که از نند کردن جانور

بکرمی در این

و در این باره بسیار نوشته اند بر گاه بحال آید و برانی تخت
در این باره نیز نوشته اند بطریق که در قسم چهارم فصل اولین بخش
سند مبدان الیحد در سقده دو الی منور قسم پنجم طرفی طیاران
جره بسیاره مانین که بحث است و در عفران و مویسان و
کافوریم سبب و مضری و کوانت مار کوه از کوه که یکسج فرقل بگوید برهوتا
از کوه و جهل و کوه و از اسبها ادویه هم نرسد کافور کافور است و این
جمع دارد با کوه کوه کوه و بجهت باب بره و کوهی که با کوه
طیور بار دهد و این بر از هر دو باز و غام بر نامم بر از هر دو
سبب در این روش نموده جانور را در هر دو دست گرفته و کوه
تا یکبار در دست خراج در دست دارد بعد از برداشتن از طریق
از قسم چهارم پنجم فصل کوه کافور طیار و در سبب موی طیار غاند
اصح بدست است و اگر در کافور فقط آورده باشد صاف کردن ضرر است
فصل دوم در طیار کردن سیاه چشمه و این دو قسم است قسم اول در دست
مورد سیاه چشمه زمین و در این بر چهار نوع است نوع اول سفار و قمار

و نیز در روز هفت کنگر را با پنجمه و نهمه پنج گری در لب
و نهمه چهار گری مانده بخوردنش دید و پر بهره دوازده بار و سول
کنک در معده چهار روز باز در نوب اول در رسم اول قش اول
بهر باب و نهمه در معلوم کرده همه صد گاه باشد در نوب اول
کنک در معده در نوب اول در معده نیکبار فرغ کنیم عدد در نوب
سینس روز و نهمه باشد و روز چهارم ایاره کنک نهمه
مغز که کم آمدن کرده بدو و او روز سوم در طلب ما بدو
روز و نهمه کنگر با پنجمه و نهمه پنج گری در لب که بداند
بعد از یک کنگر فرج نموده خون آمده بر دل بر یک کنگر بدست
و نهمه از طلبیدن از در میان چهار تو کنگر در عینا کنگر
سوان حکم کرده خود ستار را گرفته بر از مفاصل بکنک نهمه در خون بر دل
آمده نهمه نهمه از طلب مانده در نوب اول کنگر کنگر
و انرا به یک کنگر کنگر کنگر کنگر کنگر کنگر کنگر کنگر
بود این کنگر کنگر بر نموده بطریق مسطور کنگر کنگر کنگر

16

۱۶

۱۶

بعد از خوردن چهارم از اسناد طلبید و بر او بود منبت از
 روز دیگر در او در در بر روز زاده کند و جوار بسیار جسم گاهی بخوره
 صورتش تا بظرفین غایب بود هیچ بر دل طلبید و مع هر اگر اندر زنج نمود و نقل
 از آن که در او داده ایداره گوشت نیز در شکم بر داده بر در در گرم
 گرم بخورد گوشت را نشود و اما از طعم برود و وقت موافق با کرد
 و از هر چه در او غایب و بعد از این لباس روزانه و طعم داری کند
 و از هر چه در او غایب ماند اگر طعم در حوصله شتار موافق چهار کت باشد
 بید و اگر از این باشد بعد از آن انداره و نیز همه نرسند و گاه گاهی
 منبری باشد و کت نیم بان گوشت مع اینچه مبداده مانند در مورد
 علاقت پیدا کنند و روزیست یکم بد بظرفین عمل نماید که اسما را در
 در او بر روی طلبید و در او در جوار این در اول نموده شود و در
 بعد از این طریق شود و در جوار از اول نموده طلبید چون در
 دلبه نهما کند بعد از این حکم کرده در سوار و دلبه در طلبید و اول
 بعد و شود داده دلبه جانور گیر اندک خون موی گوشت و کت

جوار زاده بر کت

بدرین روز چند حکم افرویدند در پیشش و زمانه سوره
سوره بقره این بر دید تا بگذرانند تا بگذرد از غلبی با سوره بقره
نموده گاه بمالوفت و گاه شب کت از غلبت بدین منظره در کتب کتب
را که در بعضی کتب که قول از اینست چنانکه در کتب کتب کتب کتب
چندین فصل کتب دار کنند و دیگری جانور را بدست گرفته در نشان و در کنار
دخان سوره از سر فرور آورده خود است کند سر و در بعد از از زمین بر سر کت
روز پنجم من غایت و بعد از این جنای در باب چهارم مرقوم که چنانچه در کتاب
نموده در باب کرده باولی غلبت و در بیان طریقی که چهار بر سر کت و بر سر
چونکه در روز و در اینتر نام کرده داده گوشت بر اینست که در روز و در روز
باینی که در کتاب در از آنرا حدیث ز بر لول با این کرده داده و دیگر از زبان مذکور
بگری که در کتب گرفته بدو صاحب شتخار و مال نموده طمانه فرور آورده بر اینند
چون که در کتب کرده گوشت سینه و دهن آن کت بر غایت و در روز و در روز
که برای هر روز و در اینی چون گوشت بر اینست بطریقی مذکور است و در
در روز و در اینی از آن حدیث ز بر لول با این سوره داده چنانکه در کتب مذکور است

بعد از مطذد که هیچ چیزی نماند و الا کونست اینست از آن
 باغی که از آنجا که فاضل کبیر نامی با وی دیده بود
 مرغی که از آنجا که دوخته در بیابان دیگر همانند مرغی
 بود و با وی سفید برشته اول از پاره تر و یک
 غایت چون خواست کند سر دید بعد از گرفتن و چنانکه جانور را بر
 در آن مویزین است و چهار مرغ و دیگر بی جسم جسم
 با وی چینی در حجاب و فاض داده و بر نای او غایت و از خواست
 بر او نخواستند و بنام بدن و سوزن که در دیده در عین
 بطور که در این پر پر دوش آن پر به پوسیدن بسته در آنش
 در آن بد و در آن در آن بد و در آن بد و در آن بد
 که اندک و جانور را بدست خود گرفته و او این نموده از پاره تر و یک
 او در ده غایت چون خواست کند سر دید و چنانکه بگردن و از بر نای آن
 بنام نموده زنج کرده اندکی از کونست این داد و در این طوری را با
 خواند بعد از یک روز در صافه سه چهارم از این عمل کند کس از آنست

مسافر از آنجا

داند که در بر فتنه مبلد باید که آن زینت است
نیز که در بطریق مظهر گرفته بدوند و این کس
فرد آورده برانده و کبر آنده سیر نموده باشند
و اگر از آن که آمدن اموی باشد بدین مظهر
بسیار است که در بدست داشته جانور را بر دله
رایجهای اموی است این اندارد و بعد از فرض
این که در خوراید بود از کوز در میان ده
چند کس است که بر برداشته آن بر هر کس
طیاف از سر خود آورده از بزرگ غایب چون
اموی کرده و بزرگ خدو در میان نموده
رایجهای اموی است و در هر گاه که
بسیار از آن بوسیله آن گشته میان کس
نیز که در میان کس که بر کرده بطریق
خاک و در میان کس که در میان کس
باشد و در میان کس که در میان کس

18

بسیار از فراغ طعمه بر دو وقت داده آب می خورد و بسیار می خورد
از آن بلند کند و بسیار است که سیراب نماید و قویک باور بسیار
بر صندل و سرخ و کلباس نب بسیار رام دید که سباه چشم زان است
همین وقت باید در هر یک از این طیار کردن استخار و در هر یک
استخار است و کرد و دیگر نیز لیکن آنها را با آب سوده کس کند و در آن
تیمار در صبح صبح مسح از بازده مایسزده که یک در هر دو وقت صبح و شام
از دهانه که است و وقت که از هر دو وقت از وقت مایسزده
و خوراک چهار صبح و در از پنج تا هفت که یک و یک طعمه در این است
که یکجا خوش وزن یک تا یک از ده مغزری بگری افزوده است
نمک زنده آب زده نموده خوراند و آخر در وقت پخته سواقی معاد
باب یک چند سه چهار گری در آب کفایت است خوردن است
و در آن نخ و قلعی که در غزه بطریق که در نوع اول از قسم اولی اصل
اول همین باب است باز فرمود که است از اجزا معلوم بوده باشد
نوع دوم طریق طیار کردن است همین که زمین در زمین بود آن

بسیار در وقت

بیار و ریخته که دارد و در شش اجبار از زردی نموده ایجا رسیده است
مکن سرور ایجا که از زردی بان باری کند و طبع قدری از زردی برطرف کند
بر فم جانور بر نده بامس که ناره جوید در مدت کلاسی شود چون خواب را
بماند که در کس اول و بکس آخر شب بیدار عاید و بعد از زردی تمام شب بیدار دارد 19
روز را از زردی خود نبار و دست که با این هیچ نند که اول سرد و یا نره پند
کلاسی که مکرر در وقت چیت سرد کردن و سرد و غسل و سینه سرد کردن
در وقت که سرد و در جکل و شب و سرد و یا زردی و در وقت که با این
در کلاسی که در کس ملامت نوزد در کلاسی کردن با حرف دوم که نشود و خوردن
است پس بر دو وقت از صفت ناله که کلاسی و طبعی طبع داری اینست
بیار و صبح طبعی که کلاسی است بر سه نوبت و شش ناله ترا در باره نموده
باید سرد کند که با دو نوبت از چهار نوبت و در سه نوبت که در وقت بی
و خوبی دور کرده مسل و تجویز با کلاسی در وقت که در دست در داب نیم گرم
کودک در وقت که از آن بر آورده بخورد و شش بید و آخر دور چهار کلاسی که نموده
سه نوبت لری در داب ناره که با ناله چهار لری روزمانده بخورد

تاریخه ای که در این روز برآمده و با مس تب که در آن است پیوسته کرده است
او چهار سوزن که در این روز برآمده است در آن است که در آن است
این در این روز برآمده است که در آن است که در آن است
کوست نیز آمده بوده خورد و از روز سه بعد از آن کرده است
بدری در آب که در آن است بر آورده و در آن وقت چهار بار و دیگر
مدام در آن وقت که در آن است که در آن است که در آن است
اول عین باب جهت مرقوم کرده از آن معلوم نموده بعد از
میداده باشد نوع سلیم طیار کردن بحری و بحری که چون کرد
چشمالش در آن روز در آن وقت که در آن است که در آن است
داری روز و شب از در شب فرو برد و در آن وقت که در آن است
پوست ندر و خوراکت بحری بود و در آن وقت که در آن است
استاد وقت صبح عوض چهار ساعت شمار توپ که در آن است
نیز بازه باب تر کرده خورد و از روز پنج عدد که در آن است

در آب قابله نشسته بدید و بر مهره هفت بار و چهار کجک در آب بعد از
آن روز و عدد دفعه اول کرد و دست و با بعد از فو محسوس و چهار شش
در دست بدست خور که در وقت اول از قسم اول فصل اول همین باب جدول اول
22 بیان شده اند و معلوم نموده میداده باشد و بعد از آنکه در طلسم
باید نماید باین قسم اول که آخر روز چهار کجک تا کمزور است و در این جدول
نکات بیان شده است که چون از خون او ده برود به رنگی بدست گرفته شده
او در طلسم در میان چهار نوبت در طی در کار روان بجای حکم کرده و خود هم
نشسته طمانه از سر خود آورده اول از مغاسر بگردد و چون برود آمده باشند
حاکم در آن طمانه بگردد و بریند و بر همین دستور طلسمه کجک که برود بگردد
تا در آنجا که کجک طمانه بود و بطور سیر کرده طمانه بگردد و در روز دیگر از او بد
بده همین دستور طلسمه در چهارم اسناده طلسمه در تا آخر روز بعد است
از این روز بعد ای سفته سوم و دیگر در آنده در طلسمه باشد و در این طمانه

ما فرزند طبعی داری بدین سینه کند که گاه آخر روز چهارم حمله سینه شود
ما فاشند آنکه خون و بافی آب نشند سباده باشد و کامی بیخ دیده
طلبدا نشد که در نوح دوم نهم قسم طیار کردن است مابین بکر رفت
یکچوره مرتبه بنموده باشد نهی که در نوح اول سخن رفت برای دادن شکر
خواننده از و معلوم کرده است که کلک است روز دهم و گاه کای بماند
مصری است سبده با کونست مرتبه نمرود نموده سباده شده تا موده غلط
نشود و از ابتدای هفتم چهارم ما از خان راجان از یاد بخری دور زده
بر دلبد نظیر خون داد که خوب در آن کرده بود زین خجای در بنام چهارم
نوشته شده صاف نموده و طما و دلی کرده تا اول کلینک بطر نغمه در
اول از فرم بی نهم فصل برای طیار کردن تا در نوح اول داده سبده
کسین سینه از سینه با دلی نند و هر گاه خواست که سینه طبعی از روز اول
حکایت کم از معاد داده بود این با سینه است بر ممره مصالح نظر عمل

در باب

در باب سیم مرقوم است داده هیچ مشتکارند و یکبار روزی یک بار
شب در خواب میهنده باشد و دو باس میانه آرام و بر عطار کردن
بر روی سینه بخورد و خواب و خوراک هر دو وقت از سبقت تا که کفایت
23
چون خوش است که در نیم لوبچی گوشت بزتاب نکرده خوراند و آخر دور
چهارم بک کرده و یکبار در اب کفاید شده دیداد و در بر صبره نشین
که کفایت خلق کرد و در غم نیمی از زنده اول از قسم اولی فصل سیمین باب
در رفته از و مطلع گشته بود که من میدادند و چهارم طریق طیار کردن
در سینه در دوری اول در یاد استور بحری بحری با سبب چون اینها اول
سینه در سینه در اول سینه در سینه طیار کردن سینه در سینه
در سینه در سینه در سینه سینه در سینه کرده و در سینه در سینه
داده هیچ که در سینه در سینه در سینه در سینه در سینه در سینه
سینه در سینه در سینه در سینه در سینه در سینه در سینه در سینه

از صحت باغ کجک خود نس در و ترمط دو دو بر اصباح و مسیح از
کشتن خود نس در یکس جنس بقدر کونست چهار یا پنج جور از در آن
ضرد از در آن کجکها پاک نموده موزا یکسوی از افزوده کونست بزافند
باب نکرده بدید و تحض به روی کجک و توفاعل کرد و غیره بطریقی که در خارج
اولین قسم چندت باز مرقوم شده از معلوم نموده بقدر هر کدام که عاقل بداند
دویم طریق زه نوال کردن معنی بالا کرد سخن اول بدستور من مقرر
طبیعت دوال نموده بسیار کنند چون جانور وقت طلبت نزد یکس در آنجا
غایز و فستق آن چکر کرده در سوار و در خود بر راه افند اگر جانور طرح دید و در
غایب و نغود کند چنین باز ایستنهاست چند قدم رود و بهین دستور
مزیبته محل نموده از راه بر طلبد استه خورن بطور داده سیر کند و بر زور راه
رضن افزوده نایا و کرده که حال غایب و در وقتی که در اول حاله در آن
چون در سوار بلند شده استاده شود که سوزن از بسیار سیر و در چون
سیر نماید و بدستور یکی دیگر داده بود ازین هر دو قسم باوین که هر از این

طریق در صفا

طریق دوم در صیقل در بار آب ابته مرقوم شده صاف نموده بر کف کار کنند
با سه چهارم طریق کھاف نمودن صمغ جانوران بر زنده لیکاری و این مثل
بوده فصل است فصل اول جلا دادن لیکال جسم و این بر دو قسم است 24
قسم اول در طریق ادویه صاف جانور پر کونست زبردست اخر زور را در آب
طعمه گرم حصه کم نموده انداره و بر مده نند در زن ادویه صاف تا ز مضر یا ضار
نماند و در صمغ سوک که بر ماں شده و در صمغ جوز بو با در فلفل در زیر درده
سینه بدون از بر کدام یکسج دار موجود نباشد که داده در زن که در نفس
بعد داده الاغی و کجالی و ببری و اندر خویج از نریک پیچرم دانه انهمه را
کوفته و چند سیاه چاه پیچرم امیخته و قدری آب انداخته حسب سینه
بند بایست که در مایه بر کیمول خنک موله باشد یکسج بر بالا حسب طبع
نورج که در کف است با در صمغ کونست در مال کرده داده و در تار مایه را
بر مایه سفیدی جانور انداخته در هر دو دست خود بپزد و دیگری را ساز را در

ناول در دست و هر آب در دهن جفانده صحت مگردد و در صلی انداخته تا مدت
خود او را در در بالا این شکر اندک ابداده جانور را بر دست نمانده
و اگر داند که جب را بکند و اند بطور است نکند در چون بود از بکتری خواهد که
کردند نافع شود و بعد از این بر چهار پایی نمانده دو سه بار در بخش گرفته
در کتب آثار آب انداخته چونش داده سرد نموده پیش جانور بدهد ترغاب
خواهد خورد و در نیم پارس روز را در بواب نماند کور بر او در هر چه بطور است نکند
نماند بکشد تا بکشد در نگاه بجان مقدار پنهانی در دم کند و بسیاری در آن نماند
و توره بماند هر دو سینه تکلیک دور در دست نماند و چهار کبری در
نقدها نماند چهار کبری روز نمانده خوردن نماند در آن نماند نام با مقدر
نماند طبع نماند و بنوار نماند تمام است معاف دارد در هیچ همایست
کلیک و آخر روز انداره نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند
چهار نماند و آخر روز انداره نماند نماند نماند نماند نماند نماند
کون و دل و کون

وزن ادویه صاف

توان کونب این صند داده سبغاید و این را طوطی دازی گویند

فصل دوم ادویه صاف باز مصری چهار نیم با این است

سرخ و دو مرغ پر دو بقدر دانه نخود صند نیم کرباج تب مائده

بجور و کس و دودادن اب و طوطی داری و خون قوت بدستور در قسم اول 25

عسل کس بدو کسند محل نماید فصل دوم در بیان صفت نمودن بجای کور ساه

در بیان صفت نمودن بجای کور ساه

اول در طرفی ادویه صاف ششخار و ششخار و چغندر و بنفشه و کنگر و کور

چهار صند کس کرده انداره صند نخود و بر پوره تدبیرن ادویه

صند ششخار و ششخار و کنگر و کور ساه کرباج بران کرده صند

صند و کنگر کالی بر پری و دانه الیچی از کرباج پنجاه و نعل کاه و

اندر صند صند و کنگر و کور ساه و کنگر و کور ساه و کنگر و کور ساه

نقد و کور ساه و کنگر و کور ساه و کنگر و کور ساه

مصبی بنام سینه زنگیوه دوسخ خرب کشفه ازون نهاده محاکمه شده
باب ششم با سیره همچون خشک نموده بکنیم سسج بالای حنظلان نموده
روفت هیچ استخار را در سرد و دعت بکند و دیگری از سرد و در کشفه
طمانه فرود آورد اول در سه مرتبه قطره آب در دهن او بچکاند خوب
در زخم اندازد و بیانت است از حوصله فرود آورده اند آب به سرد
چکاند و بعد ازین طمانه بکشد بر دست است از کله در کله طمانه
در سینه کشد چون در سینه مویز خلا سید از دو دوات در کف کوفته و در دست
اب جواتش داده سرد نموده استخار را در سرد و دست دیگری داد و در دست
در دست خود گرفته بدین دستور تا بزره آب بدهد طمانه دادن تا بزره
بکشد استخوان باروی کک کک با قوره که مثل می باشد سرد در خالی خود
در دست تا حوصله فرود آورد و دست خود در دهن خود گرفته و سرد در دست
در دهن خود گذارند بعد از آن آب زرد کله در حوصله جافور بود بود در دست
داری کشد همچون از زنه خالی شود بعد از بر طغلت اندازد و گاه بچکاند مویز

نهالی در دم کشد

26

بهن درم اند و سپای دران مغارتیم و توره با سینه در سینه و کجاست
 دو سه روز که چهار لری در اب لغا بد است و دهری از سینه و خوردن
 و از خیال است م با بقدر ز نرسند طوره بد و تمام است ثبوت دارد و بر بنوا
 نشاند چه انداره شنس نشسته کجاست و از روز آید لم است نشسته
 کجاست چه بد انداره دوازده نشسته کجاست و آخر روز انداره هفت
 کجاست میان سخنان دید و انبر اطعمه داری گویند صبح روز سوم خون فودل
 ران میزند و دو دم در طریق دادن ادویه صوف بن سینه و سینه
 کجاست کلمه صاف نشسته کجاست از راز فرزند در اصحاب شود کجاست
 از فرزند در کجاست در معاد ب کجاست کم نموده خوردن و بر غره ندر وزن
 دو و حب تمام است پس است موی اجبارانه غلظت است کجاست کجاست
 کجاست غلظت در ار بر در دهن بیره بیرون کجاست در کوفته و قد سینه
 است کجاست کجاست کجاست در کجاست کجاست درون ان سینه کجاست
 کجاست کجاست کجاست کجاست کجاست کجاست کجاست کجاست کجاست

بهر تعبک در نوع کوشش نفس مذکور شده مدید و بر دست گرفته طهارت
کند و بعد از آن بغم فیه بکلمه ای کند زنجش دو باره رفته و تخته یک
دو باره جوشان داده سرد نموده است این را نیز بطبعک در نوع اول جوشان
دو باره با قند مکنایزه آب بدید بعد از آن طمانه داری کند اگر حسب سیدار و بحال
هم مکنند و اندک قبض شده ماند ضابطه در باب تخم و قوم کرده همان است
علاج نموده بود نیز بکلمه ای مابزه آب دید و طمانه داری نماید هرگاه بحال معده
سختی درم کند و سینه و دل معده تخم و تنوله باشد سینه و معده سخت
سختی درم کند و در آب کف بداند و در کله لری او در مانده بخوردش در دوازده
بخال تا آنکه مابعد زنده طعم نبرد و بر میوزات کند و تمام است بنوازه در
صبح آبداره چهارشنبه و کجک و آخر روز آبداره هفتشنبه چهار کجک و کله آبداره
هفتشنبه کجک است اسحوان بدید صبح در چهارم خون و دل و کوشش را این مرغ را
نوع سوم در طریقی دادن آدویه صاف بخورد و بخوری ای آخر روز از معاد و طعم
حقیقه که نموده آبداره بی بر صهره مدید در آن آدویه حش بخوری منظره ای است
مکنک چهارم سنج سوکاره بریان دو سنج جو بود بکلمه ای کالی تیری

دوازده اولی

اندازه پنج انگشت است اسفنج دهد و صبح چهارم روز خون در دست
ران آن خون داده سر کشند نوع چهارم در طرفی دادند ادویه ترمطی در مط
و دوری او دور بر اخر روز معتاد چهارم حمله کم نموده ظهور آید که کج
بی بر مهره بدند وزن ادویه ترمطی و دوری کم باشد و معتاد مسلم
اند که کلام بکسر مصری ریزه کرده بکاشند در جلی سنجیده بکاش دهد
بعزاز انداختن کف و بلغغ و صفت نازنه اب فندوق نموده قسمی کمالا در
نیم بسوم در رفسه مجال دیده موافق طبع داری نماید و در روز شوی از آید
کجک خورانده بکاشه روز بسوم خون و دل و کولت بکمره داد و معتاد
الصا وزن ادویه ترمطی و دوری چهارم معتاد نوزاد از معتاد لمی
دیدا دور است که نوعی چهارم حمله با سینه مصر موافق و ادویه
خورد معتاد مسلم کجک در جلی سنجیده در روز بعد از انداختن کف و بلغغ
اخر روز و بسند کجک بانون خورانده در روز چهارم شرط مویوز خورد
و اب درین سه روز هرگز نماید در چهارم طبع داری نکرده دیده

فندوق

قدری در این تو سیده است و اگر خون تازه ظاهر شود علامت زنا و بی
واج دادند علاجش نیست مگر ناره بر قدر که نواند خوردنش از دادن
طعمه بخوراند و اگر خورد همراه کلای بقدر خوردن بنس از طعمه بخوردنش و در
الضمان سیره بنمونی چند قطره در خلن جانور بنس از طعمه بخورد الصابون
ناره تا کلسا سیرت کرده بدست مان داده از بره که زاننده در نرا
کلیتایر بنس دادن طعمه کند بایستقیم در بنس دانستن جانور کلال چشم
و کلسا به چشم کلسا در صاف در بنس مانند وز و اجتناب صاف شود است
یعنی جلده دو نیم مان در چشم و قطره جلده زان بر کلام پنج مان و دو سر که کلسا
حد در این چهار در کفنه کوفنه می آرد و بر زور سیره یکی ازین حرمانی
که مذکور نبود در میان او در نظر انداخته پهلوان مانند درت جنگ کرده
شیره برن ستمالو و سیرت و سیرت مسج و سیره بیکرند و سیرت
جرره و سیرت غام درخت و سوره و سیرت غام درخت هم که و سیرت
درخت گندی و کنگشای و شیره قاع درخت باز انجام شیر ادبی بویش

ادویه که در دستور مذکور داخل است از این سفید سرخان معذب مصری است که در آن
سبب آنست یعنی کلوی از هر کدام پنج مالت و دو سح عطر نیم مالت مشک یک مالت
سیر حوتی زعفران و قنفل سوکاله بریان کرده الهی دانه خور و از هر کدام دو مالت و
چهار مالت کوفته و بچینه با سبزه لیمو که هرل شود در آب چسبند و بنا بر
کمال هرل کرده در آب چسبند که در دو جا و در آنست در آب
کوبیده در آب دو مرتبه خوراند و هرگاه خواهد که با یاران صید کند و با خوراک
در آب کوبیده در آب خوراک ادویه باز را چهار مالت سح در نیمه
در آب کوبیده که در آب کوبیده خوراند و از آرای و کوبیده در آب کوبیده
طعمه بر این است این نیز هفت مالت و در این طرف که کوبیده مذکور در الهی
سبب آنست که در آب کوبیده هر چهار توبه و چهار نیم مالت کنگر
در آب کوبیده در آب کوبیده در آب کوبیده در آب کوبیده در آب کوبیده
در آب کوبیده در آب کوبیده در آب کوبیده در آب کوبیده در آب کوبیده
در آب کوبیده در آب کوبیده در آب کوبیده در آب کوبیده در آب کوبیده

29

در میان دار و نالند کور بیدار و بعد از آن هر که در سینه که از هزاره در سینه
در میان ادویه مسطورند از آن که در سینه که از هزاره در سینه
سینه برک نیم سینه برکت کونذی از هر کدام چهار توپی و چهار نیم مات
و شیره برب و سهواه سیاه ده نیم مات و ستات طفل و دو توپی و دو باله
و دو سنج و شراب چهار توپی و چهار نیم مات نیم را که آن کرده مقدار و آن
محب است نگاه دارد جانور نذر رساموسم نکار روز نذر در مای دو در نذر نذر
و هر گاه که جانور خونگری کند و یا از جانور کولان روز در آن سینه با سینه و سینه
که بر میان سینه ناید در حالی که خواهد بود اگر فرزند نذر بد مقدار و او را
باز زاده و عدد و سحر را در عدد در نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر
نکله ری خون کبک کرده منسول نکار نوز تا نکلیت از صد تا نذر نذر و آن
طعمه موخون داده سینه ناید و نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر
اب نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر
نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر

بیشتر از اصل

30

میان
 است عدد زنجیر دو کوزه پنبه چهار سنج غیر دو سنج غیر گمانند
 این که گفته بر روز سینه مای از بجز که عدد نبود در میان او و فرط از آن
 این رده در آب جگر گند سینه برکت است و سینه برکت بد و توفیق
 و سیرادی آری سیر زنا شراب کهن رده حسب برابر دانه تان زنجیر کرد
 در سینه کربد کفار در هر مای دو مریده جانور بد زنگ و در هر گاه خواهد
 که با خون کبری کند در صید تیرید و مقدار دادن حیث را که عدد و شمار
 است عدد در توفیق از طبع صحرای بود و کبری خون کجک داد خون
 که در خون و در کلباس صید با بدینر و لاله نطعمه خون سینه و از رازی
 و هر روز در بر او و انداختن طعمه سینه و مقدار و بجهت طریق سینه بد
 که سینه برای بر شش همه یور کفاری با یک سباه کوره بکند و خون
 سینه در هر وقت که آن سینه کتبه و سباه کوره یعنی کلونی بر کرده بخورد
 سینه را در یاد و با کمال و با سینه زنجیر است که سینه سینه سینه
 سینه سینه کربان فرود آورده سرد نموده سرد سینه را بر دانه سینه

از شکم این بر آورده نگاهدارد که برای برادر سبزه چشم بکاشی است
و موسیقی و مصر و سبز سبزی و کادروین و کونف به مذکور را بر اندام
اسمه را نامش را می گویند در میان جنب انداخته بدست مانس داده بود
دانه عدس حسب که برادر در زکهار یا نوراد بدست خوراک مانس بود
بیش از طعم صبح دید و بعد از نگرانی خون کجک داده مسئول صد بود
تا یکپاس در زکهار یا بدیند و الانه طعمه خون بخوراند و ستوار یک نیم
عدد و با توده دانه کلوی که در شکم سب به طهارت شده بود در بند کور
بسته بدست بر مهره و دو خون نگاه نفس اندارد و در نفس خون
داده بصید مسئول و در زکهار یا بدیند و الانه طعمه خون بخوراند و ستوار یک نیم
جوشن صبح جانور مرده نگاهداری فرغش کند و در زکهار یا بدیند و الانه
ترمه نهاده نشات طفل بر تو بود و فرغش کند و در زکهار یا بدیند و الانه
باشنده بپایان کرده فرود آورده میرود و در زکهار یا بدیند و الانه
کافور و نوها در از هم گرام یکسج مردار نشسته بر تیره بود

بموسیقی آن کرد

31

در کبریا نموده و با خشک کرده مقدار دانه عدس چوبی که بکشد و در
 در روز چهار جا نور آید و باران در دانه و دستار را سه عدد و وقت فرود
 بود از بکتری قدری خون داده بصورتی که در دانه را باید بهتر دانه طلوع
 ما بخون داده سیر نماید الصا همه چوبی صبیح طلوع کباری توان که بزمن بود
 بکباریه و شکوفه بیخ و نیم مانده بر دورا کوفته باز را بکنیم سرخ و دستار کوچک
 در دانه بیخ و نیم کوفتن صبیح بود از بکتری خون کجی داده بکبار و در
 در کلباس صید باید بهتر دانه طلوع خون داده سیر نماید الصا سیرای خوش
 طلوع کباری باد بان معنی صوف و ملاس ماسره معنی بار بکاس و مصفا و در
 از تر کلام بکباریه و نقل و در دانه او در کوفته را بکباریه در روز کبار
 جانور را در دانه او در دانه چهار سرخ و دستار است سرخ در دانه وقت
 در دانه بکباریه ای آنک خون داده بصورتی که خود از بکباریه در کبار
 در دانه طلوع همه در دانه سیر نماید الصا همه چوبی صبیح طلوع کباری
 همه از کف کندیگان و صاب سرد دم بریده در کندیگان
 بی بالنت

در او بند سفای انداخته و اندک خون بر نیز در سفای انداخته بعد از آن
 سر و پیشه در زمین دفن کند بعد از آنکه خاک بر او بر آید
 آنرا کوفته در سبک نموده بکشد و چهار درم مگسور بر وزن برابر
 کوفته و بچشم کفکاف در دو بار از اینم سرخ و سفید را در سرخ و در سرخ
 در تو داده بعد از آنکه با طعم مویز خون و در وجه کجاری او در آب است

در طرفی رستن بر مهره و دادن آن کجیح جانور سبک و استعمل
 فصل است فصل اول در میان بس بر مهره بس می و داد است
 کوهستان است آنرا اندانی نموده در میان بس مگسور برای سفید
 و ملک کدک حرکت در سرخ طرز و معنی مصری چهار سرخ و برای آن
 و شایس و کدک بصف این آماده باب است که در کوهستان
 در کف بر دو دست کجاری در کف داده بعد از آنکه
 و اصباط کند که زیاد از زرد و کجاری در کف در کف
 طرفی دادن بر مهره است آنرا در چهارم فصل از سفید

بنی الحوان

طعام

39

بنی اسحاق دهد و بعد بلباس شب ملاحظه نماید اگر در خواب حال او طویله
 بر سره یا عذاب دین نکرده یا تره در دست حکم گرفته یا طویله خود آورد
 بر سره را مثل دادن طویله نماید اگر جانور خود بهتر و آینه نیک در خانه اندازد
 و اگر در نظری هم بخورد جانور در بر دست دیگری گرفته بر او بویست
 خود گرفته در خلق انداخته مالکت از خود فرود آرد خون جانور نگاه
 کرده اندازد خون و دل و گوشت را آن مرغ بکشد و نیز زور بیاورد داده

صبح بصدق خون خود فصل دوم در طریق بسین بر سره سینه و دادن آن
 سار و سینه نرانی کرده که در آن میان بندی گاده که مثل سینه است
 نمودن ناب داده و در آن با کوه بنز تاب نهوده نگه دارد و در دست
 بر دست مال نه داده نمودار میضه کج است سینه نو کندن داده از آن
 تند و باغی دادن بر سره نسبی که در فصل اول عین باب در ماقبل
 در فصل سوم در طریق بسین بر سره سینه است سینه این ان سار و کلان
 سار که در میان بندی بکله مانند است از آن در در دست سینه

در این امر باید مدد کرد و در میان پرستار بنامه مالان رسیده تمام
 بیخنده بر روی جانور کلان معوار بینه کجک ساد و او در آنجا
 زبری باشد و این الای دانج بد در نقل نیم عدد و چو روز در این کوه
 بر این علم از کجک بکسج بطر قبک در فضل اول عین باب نوشته شد
 باب نیم در علاج کفایتش بر موره و تیره اگر کرد و اند علاج بر موه
 فضل اول در علاج کفایتش بر موره خوردن سنس نان کوفه در موه
 این موه نموده از موره کز رانده مینه را نروده در فضل کلان
 در شیاه کسج مایه کند بعد از آن انداختن بر موره مکنانه اب حاض
 کند بعد از نیم موه در موره ادرک کسجده بطر قبک مالان
 باب نوشته شده دادنه مایه اب حاض نموده در موه در موه
 کرد باب سبده در موه کز رانده مینه قسبی مالان و موه
 دادنه مایه اب حاض در موه موه مینه مینه مینه
 کوفه باب موه نموده از موره کز رانده مینه کز رانده مینه

داده

داده با بیره آب خالص نموده و بعد خوردن در الصا لیه بکوی جانوران

خوردن در خلق اندازد که در دبا هم ترسد بکلیت بیره آب خالص

کند فصل دوم که با بیره با بینه با کما بخورد با جری دیگر خورده باشد و نمیزد

علاج جنس است از روغن کتک بکلیت بیره کند بعد از کتک است طبع کتک خور از تراب

میشود در ساخت بر مهره خافم و علاج جنس چون جانور بر مهره غلط آید

بوی کند بیداید و اندک بر مهره خام است از خلق طبع داری کند اگر

از زمین محل خشک است در علاج جنس است اجوائن هدی با پنج سرخ و نساج

یعنی جو تری و حلیه در یک دو نیم سرخ با بزرگت داده و در خلق دو

بند و دوده و است معنی گوشت چهارم حصه بول طفل مکتوبه هم را

در بینه است و بینه است از تراب انداخته بعد از هفت بره

سفال علیا که طرف باشند در آن کما حلیه است سرخ کرده بگهان

بگهان در آب مذکور انداخته پیش از طلوع بچرخد و هفت قطره

در خلق جانور انداخته بعد از دو که بوی طبع خود آید اگر این عمل نماید

صاف کند این قسم اول که در فصل اول باب چهارم ذکر شد از
معلوم نموده صاف نماید باب باز در نیم در بون شدن سماواتی جمله
و این بر دو قسم است اول معالی است که گوشه دارد و خوش
و در طریق قطره بر دوخته میشود و در رشته بانی می بندد که برای
گرفتن طمانه و فیت صید بکاری ابد و بگر فزونی می آید که در وقت
جائز است در طریق بون شدن طمانه است اول مایه جفا اول
بدر است حکم کرده کلاه را در کف دست چپ گرفته اینست ایام
و بهتر ششمر کرده سر جانور بدو انگشت سبابه وسطی گرفته مایه
کف دست بگر کند بون است در باب دو که در نیم انداختن جفا اول
بگردن جانور باید که رسته را بر سر بندد و حسی که در سر جانور
و هم دارد که بجهت تنگی کردن بکاری اندالا و در وقت سر زدن
بر دراج از یکا و زود او بود که دراج بنام است خار دارد و در
فرشته رو بند میشود باب سیم در بون شدن سماوات

بازره گویند

34

پانزده گوشت پانزده سبزه و مغز و انبوه خونت و اگر سبزه و کنگیرد
 در وقت بر آمدن بر صد نقاب و زینت بیدار که گوشت می برد
 نقاب کرده جانور را اسباب کرده اند و جانور بلند شود و از دست
 چو پاره خواهد که به قفسین بونند در جای ساق ستر لاه با پانزده و در صفت
 در زمانه دارد و اگر جانور در وقت پوت آمدن می تانی بلند است و لاله
 در هر دو دست و بگری که برانده بونند باب چهارم
 در وضعی بلاشب در پای جانور و اینرا از کتف معر لاط که خوانند و در
 پانزده بونند چون جانور در طعم خوردن مشغول شود درین وقت
 بر دستر حلقه مقید کرده و باب پانزدهم در بسن جبهه صفتی از کوله و این
 شکل برود و فصل اول بجهت نای کلان جسم چون خواهد
 جانور را بر دراج بر اندوز بر دو پای جانور که در دراج نباه گویند و
 از کوله باشد به پانزده و در وقت بر آمدن می تانی و در خزانه
 و که استنهاب جانور از بازی میدند فصل دوم بسن نای سبزه که

که از کوه دریاچه چینی سبزه چینی ریخته و در آنجا از آنجا حکم کرده جانور را ببرد
و بعد از رسیدن او از آنجا دست بیاورد و الاست این وقت است که
از زیر جبهه ببرد و نه بند و جراحه با سبزه او از این صند باری ببرد
نشان از این است که جانور بر کس و طفل و بنواز و این منتهی بر سه فصل است
فصل اول در بیان نشان دادن کلال چینی باید که بر چاکش نشان دهد
مذیبه و با سفید سفید انقباضی سخت نکند و که از این نلی هم ببرد ^{فصل دوم}
و در بیان نشان دادن سبزه چینی باید که بر طفل نشان دهد و از این سبزه چینی
فصل سوم در بیان نشان دادن کلال چینی و سبزه چینی بر تنور و این ^{فصل سوم}
باید آنچه باید که از این نلی هم ببرد و فاضل بر نماز باب سعیدیم در
نوشیدن بهر وقت که کار باید که سرخ رنگ نرم وسط باشد و ^{مطلب}
از این رنگ نرم که اگر وقتی که نباشد بر بهر سفید این طبع است
پهل کردن بوقت صند و این مسهل بر دو فصل است فصل اول طره طفل
کردن بجهت نگاه کلال چینی بر گاه بر و غازی و فاضل و کلفت و غیر

کون جانور را ببرد

جوز جانور برش نموده مردک بصد رسد طبل نیز از گشتند

بهره والا بالایی است اشتهاده کند فصل دوم طریق طبل کردن

بهره جانور سبب چشم و اندر اجناس لظیل ندارد لکن خون بکوه نوال

بشد هرگاه بر مرنجی و قاض براند جانور بند شود طبل گشتنایند

نور و هم در ستان بد خوبی جانور و درست کردن آن و این میل

بهره فصل است فصل اول در ستان بد خوبی کمال چشم و درست کردن

آن و اگر بعد از بر آمدن بر درخت بنشیند و لظیلند تا بداند که درخت

باید که بگذرد یا نخل گندمانحال اندازد و از ته خالی شود

چون بر طبل شاید باز و جره را بر موی جانور دید بر طبل گشتند و چند روز

بهره طبل درای کرده و لظیلند سبب نموده گندمان بد خوبی کنند و اگر درخت

بسیار است از لظیل او از گندمان در اندن لظیلی و روز دور و نماید

بهره وقت سحر خردار و گاید که دو هر مایه است او هم در دست صاحب کنند

و اگر از درخت بد درخت دیگر و دوزخ بگرهار گندمانند از نام است

چنانچه گفته شد باید که روزی از دست فرود نیاید و باید از دست
و اگر از بیم در دست نشود معده را برنگارید از طلبیدن مصلحتی ندارد است
تا یکدیگر بچشند روزی با وجه تا بر مرغ طلبیده و جانور دیگر را بر طعم طلبیده
سبب نماید و اگر ازین مصلحت بدیدر نشود یقین که در معده چیزی بهر سبب
صاف کند فضل دوم در شناخت بد خوئی جانور سماه چشم و در
کردن آن و این بر دو قسم است قسم اول شناخت در مرغ و در جوی او و کله او
و مرغی و در اینها چون در طلبیدن نماید و اندک برنگار و وقت طلبیدن
خون پخت نموده است باید که چند روز بر دل طلبیده که بوی نماند در
هضم کرده طعم بوی خون خوراید سبب نماید و اگر مصلحت نماید بسیاری او طعم در
از زار و افغ کند چون با بر اهل هم درست نشود طعم داری نماید و در
نماید قسم هم در شناخت بد خوئی شاهین است این در شناخت
کردن آن اگر حال روز بر اینها بنده شود و در نماند و در نماند
در شب بند آری و طعم داری کوتاهی کرده است باید که بر مصلحتی از

از او
مصلحتی

خردی کنی که در این اصل پذیرند و ما که لطافت نموده
 در هر کس که در حلقه لبه و ریسمان دیگر در حلقه را بنده بدست خود بگرد
 و سیر دیگر را بدست کس که میطلبد داده بطمانند چون آمده بر دله
 36
 سینه بر من برکتند و خیزد در بهمن دستور محل نماید بایست در طرف
 فابو کردن و بنوا نمودن و نکار کردن بکلال چشم و سباه چشم و این
 منم برود فصل است فصل اول در بیان کلال چشم اگر صید بزودی
 زمین باشد جاویر را بردست گرفته صید را در صید داده نموده
 دست را سینه برود که صید کند تقابو رسیده باور را برود که صید باز در حلقه
 در آن را با بیطرفی بنویسد که کتبی بر صید براند و طرفی بنویسد باز در حلقه و ما
 چشم که با بنده را بدست حکم کرده و بپند خفا اول را فایم نموده بر صید
 در حلقه بلند سازد از دو بانس و سبزه و در حلقه را در دست گرفته برکتند
 و در حلقه در دو کس که در حلقه جز میاید را بکند صف بندی السوار و بناده
 در روی یاد در صحرای در آمد چون صید براید جاویر را بر اندازد از وقت

بستر و لایه جدید بپاوه بوتند مرد باید که بر سر آن بپسیده جانور را که آنست نماید
نار از آنست بپت گوید و کلنج در بوتند زنده تا گرفته و از آنجا کاپور
گرداند و از خواب در گشته نشسته که در غایب کند بگردد بدست خود که
نشده کرد و گزینند با در و در گرفته جانور را برانده بطرفی در در
بر و هم مذکور شده طبل کند فصل دوم در طرفی که کار درین است
بست بهین همزه بگرد و در طرف شش گاه طیار نموده بومی بندد
که نهلبان در برده باشد خواهد که صد کند بر آب سوار شده است این
را بست گرفته و بست سوار دیگر یکی داده و اینها را اصلاح بکنان
فوش باشند و یک پیاده یک اجری بیدست گرفته نیز همراه باشند
و اینها در کار و پیاده و بست راست در باه پس از چندین چون
بیدار شدند پس بگذرد از آنست پس این است ما خفته بر روی آب و شش
را از طرفین بخوبی کند که باینزه و در شده جانور بست فام نموده و در
گرفته از بست فرود آورده قسم اندازد که است پس میان بر دو کوه

هم که بگذرد از راس

نیم کز لایه می از زمین در سوار آورد و دو پیاده سبک اجری بنام بردارد
و در می او از زمین سهل است ناخنه می بر همانین برود و از آن سبک
گرفته میزند و او در ده کفایت است فیهو لاد و از خلاص شده سبک اجری
گرفته فیهما و الا بحیر ابان بطریق نموده کند با نره در شسته خفادون محکم گرفته
مخافه فرود آورده بلند در سوار اندازد و نموده شتار و جرح و کلد و نیز اینها همین
و در مری آن دوری را درست گرفته همین طریق اندازد و او را خواهد بود مایه
چون بگذرد در او بر کونست صید بسیار کند کتاب دهد و کفایت
بستار و جرح و بحری بنام همین دستور است کلبن قوش شتار شتار نماید
قوش کلبن جرح باید قوش بحری اجری است این قوش هر جانور نموده
در هر دو از آنها قوش است این نموده و این طریق کفار باد است مانع و مردی
این در آن طرف که در کفار کلال چشمه که در کفایت مایه در او برد
گرفته می اینها بابت است که در طریق زاون از بر جمع جانور این منسل است
فصل است فصل اول در بیان کربز و ادن کلال چشمه چون جانور سر در آن

37

مخافه

37

که کند صبح طبعی کوزنت بزبانکه و آخر روز کوشش برنده بان خون خواب استخراجه
 این طبعی را در کلی گویند و بر وجهی هر روز میداده باشند لیکن وقت صبح هر صبح
 دیده طبعی مجوز آمده باشد و در صبح هر دو بار یک جانور را یک از بند بر سر
 بند و در ظرف بر آداب در زیر بران بند و در بمان را چند آن در آداب
 که جانور بر گاه خواهد باب خوانند رسید و همت بیخال گاه جانور را بر بند
 میگذرد مانند و در کلی که بکنند جانور بر قدر خود بند و لیکن در وقت شام
 بند را بسته در خواه باز نه بند و اگر گزیر بر نمی آید علی ابد القیاس در صبح هر
 و بیش از این درام یعنی حال او بخند دارد و دنت بیرون بند و بسته معتدل
 و اگر او ز باران بار و دنت بیرون آرد و اگر از جمل مذکور برسد از دخت گاه کوزنت
 از صبحه بر تبارد و اگر با وجود این گویایی کند خضاب در فصل ششم هر ماه
 دار و خوراند فصل دوم در طبعی دادن اگر بر لبها چشم چون شروع از این
 بر کنند و خوب ایندن طبعی صبح و آخر روز و در این بزمه و در این
 که در فصل اول همین باب بجهت کمال چشم مذکور شده چون از در خانه

ارو بارند

در وقت که در حال بلوغ باشد بزین سر از نو فرمایان
 حکم کند و نیز آن کوید حسی است با جسم راستندت نه در کمال
 روان از نازک است که در بجزه سرود و طرف به از اب نژدیک نشینند
 همان جا خورند حکما میگردد مانند دور بجزه از قسم این وقت این یک کاور
 در دور در خیره بخشد و در کجا چهار جانور چهار گوشه برت است نه بند دور
 چهار سال او خیزد و در وقت بیرون بند و در روزگار این بار و نیز بیرون
 در در اصل مدور بر بنیدار در چند گاه زور از بجزه شمار و در آنجا
 که باقی از سینه در فصل سوم جناب نوشته شده و در آنجا در فصل سوم
 در فصل اول از جناب بر سینه فرج در اب جناب داده باز روی خام این طبع در یاد
 اینها نیز بنیدار در بند که بدست و با باشند بعد و در کمال همه یونده که برت
 در کمال سفید دارد و در کمالی که بر در کمالی منجلاان و از آن زنده و در زده
 خوب تر و خایه نشانه نباشند و در کمال و در کمال و در کمال و در کمال
 از آن خسته بر آن کند بعد از آن در کمال را جاده هر خوده بگردند و در کمال

۳۸

و در صفت از کرم استمن ناسته گرفته کوفته و بجنه در روغن میطو از آن صندل و
چلبوز این با کلات روغن را در کوزه فریده استند در ظرف شیشه تا صبح
باز آنکه استغفار کنیم بار در لغت آخر روز بدو برسد از استمن و طعمه بود
ندوست در روز از حجه بر بنام دو آب برای خوردن کم در هر روز یک بار
خس کنند و این روغن با مایه روزه بدو و بعد از خوردن این کفکه جوهر
از حجه بر بنام و آنکه بنام و غیر اطن میخیزد بنور از هر یک استند در کوزه
بویژه در کوزه بقیلا از کرم دو عدد و سیارانه و صلبه از هر یک دو سوسق
و بان از کرم دو عدد و سیسج جوهر اب سه نو نیم در سن استند در مایه
روغن زرد انداخته بر آن کرده از هر کوزه را بنده در ظرف شیشه تا صبح
بباز مقدار یکبار و در استغفار کنیم ناسته آخر روز در توهم در دو آب
و کفایت استمن در حجه بدستند لاله در سن ناب مکرر شده بعد از آن
روغن حلاص تا طعمه نگاه بر فکده نواند تا مکه مقصود بخوراند در توهم روز سوم
و بعد از آن مسکه تا مکه مقصود بخوراند و بعد از آن طعمه در دانه از کرم ترخان
باز در کوزه

تیمم در فرودن طهارت یعنی لا یتعدی سلاطین

فصل اول فرودن جانور بلا غیر شده در پوست بر سر

سجده یکسج دو در سجده با شنبه برکت نسیج هرگز و زمازه حل نموده بازار

39

معدیه چهار برج و شمار دانشس برج اغراض در ریمه دید بوجواری استی

طیور اند الصائمک و شکوف از نر کلام نسیج دو در سجده و سوره در

کتابت این چهار برج و شمار دانشس برج اغراض در ریمه دید بوجواری استی

طیور اند الصائمک و شکوف از نر کلام نسیج دو در سجده و سوره در

کتابت این چهار برج و شمار دانشس برج اغراض در ریمه دید بوجواری استی

طیور اند الصائمک و شکوف از نر کلام نسیج دو در سجده و سوره در

کتابت این چهار برج و شمار دانشس برج اغراض در ریمه دید بوجواری استی

طیور اند الصائمک و شکوف از نر کلام نسیج دو در سجده و سوره در

کتابت این چهار برج و شمار دانشس برج اغراض در ریمه دید بوجواری استی

از هر گدازه یک سیرج و الاچی و آنه پنج عدد و زینعل و موند از هر یک یک عدد و آورده
در خوراکه میان بر بر بسته در مقدار ده دام اب نهاد و هفت مرتبه
طرف کلی در آن سیرج زده بکن کباب در اب مذکور انداخته کرده
بگذارند و طعم را پر دو وقت باب مسطور تر کرده بدین و این است که
فصل دوم در علاج فربه کردن جانور لاغز و هوسم تابستان سبزه و سبزه بر
نعل سبزه و سبزه بر برابر مزاج نمود و هیچ و با کبابی بخوراند و سبزه و سبزه
این سبزه کوفته و بخت چمت باز صاف رخ و برای استخوانس در سبزه
وقت هیچ بخوراند الصا جیره بشیره آورده کافه در باره بر فربه و سبزه
چند در صحن سبزه سبزه از گانه گری طعم و فصل سوم در علاج فربه کردن جانور
لاغزنده در موسم برسات بوقت سبزه سبزه سبزه و در موسم باران
اب و نیم صب بند و سبزه سبزه و برای استخوانس و نیم عدد در
در صحن جانور انداخته بود از گری طعم و در آنصا کوفته سبزه
نیزه نام که حرب نموده اخر روز بخوراند و کونست خوب صحرایی

از هر یک یک سیرج

از سبب کثرت خانی بار و من از در آخر و خود در سبب دید و درست باد
تست به است کلان هر روز تازه آخر روز خوردن و دیدن که است
در روزی برابر از او و سبب و مستحار است سبب در نغمه وقت صحیح داده بود
سبب طبع خود را با سبب اولی طبعی تر کرده بدید الصا خون انگشت ادبی در
مردار است و چون که بر مان کرده هر سه را بوزنی برابر یکی نمونه بازار است سبب
و سبب را چهار سبب و چهار پنج در نغمه کرده یک ه و بدید در طبعی در سبب
بست و در سبب با خود به نون و فاض و اصلاح آن نون نون فاض
از جای و سبب کرده در سبب است اول بخارا یکی روز را سبب سبب
در جای بر کتد الصا جای بوسیده ترا سبب مثل راه سبب سبب مانده الصا
نول بوسیده را ترا سبب بگورده با سبب در است حل کرده بر کتد و خوب است
را کوفته با سبب را میخ در ایا بر کتد با سبب و چهارم در سبب از کلان و سبب
چون که سبب جانوز اب غلط بر آید و بر سبب سبب سبب و این که کلان سبب
جانوز را میخ در سبب ارد و اگر از ارد و دیگری از داز سبب و اگر زیاد بود
از سبب سبب مثل سبب فصل اول در سبب از کام که از سبب در است

اول چشم را بدین دم کند بجا چشیم جانور بر سر او و بجا این بندد باره
 خون آنکست اوی انداخته پیرجه بندد و بعد از آنکه در دست انداخته تا در آن چشم
 بدین دم کند بعد از آن پنج پنجاهای باول اوی سببند و در چشم کند با باریج
 بندد و بعد از دو سه روز است بد و باز در او انداخته بدستور مطهر شده و دیگر روز دیگر
 بدین بند فصل دوم در علاج کل چشم کافور و کبک و عسل کل حبیبی باب سببند و در
 در چشم سببند و افقون و شکر باب سببند و در چشم جانور یا بندن
 سببند با سبب است و کسب در ساختن از آنی چشم در علاج آن همچون جانور
 مرزبان افشاند و خط کشد و اما سبب هم رسد و اندک از آنی سود دارد و چشای در
 نماند اگر کسی آن خوش نماند از سبب است و اگر از آفتاب آرزو داند که اگر کسی است
 علاج چشم مشتمل بر دو فصل است فصل اول در علاج سردی چند بزرگ ساک کوفته
 در آن کساده سبزه بر او روزه بار و عن خردل هم وزن مفرغ نموده بطرفی
 در فصل آن باب سبب چهارم مردم کند معلوم کرده بخانوز ناس و در الصالحه تکلیف
 از باب آن که در بار و عن خردل هم وزن مفرغ رده ناس و در بار و عن خردل
 سبب کند طریق ناس در علاج فصل دوم در علاج سردی که اگر کسی باشد

۴۱

چرخ بر آرد و بجز در وقت سرنگ هم مزاج نموده ناسن در الصا در فضل باشد
بر آب سبزه طریقی ناسن بعلل در الصا نو صادر بار در وقت رز سبزه طریقی
ناسن بعلل آرد باب مست و ستم در شناخت غلی قحط و علاج ان در این مفسر
بر دو فصل است و بیرون درین مثل مره بلدانه باد و دانه نیم رسد دانه که
که تخم است جلا جسن است و این تخم را نرا سبزه زود نموده بر آرد و در آرد
ابن سبی عونه و سبجی با سبزه آرد که هموزن مزاج نموده جایگاه خراشیده باشد
و بعد از چهار پنجگاری طبعی که در فصل اول همین باب ذکر باید نور آید و آب
نه عاید الصا سبب جای که خراشیده مال و بعد از چهار پنجگاری طبعی که در فصل
اول همین باب مرقوم شده خواهد و آب نماید باب مست و ستم در شناخت
تای با جود و تنای او علاج جسن و این مثل بر دو فصل است فصل اول در شناخت
تای با جود و علاج ان چون در آید درون حلق رسته مثل حلقه هم رسد است
طبعی نمواند خورد و اگر علاج قلعوز که در اینتره دانه ریاده از یکوزر زرد نماید علاج
زرد خوب را مثل اینست فسل ساخته نمک کوفته در حلقه در حلقه جانو میگرداند
حون رسد این بند تر نموده آرد و در هر صدمه در هر صدمه در هر صدمه در هر صدمه

در آخر

Handwritten marginal notes on the right side of the page, including the number 111.

دو کله هورن طعم خود اند الصا دار صبی و الاهی خورد هر یک بخشج موتهر بلکه
بخشیدار ه خورخت دوزن خود کینو لجه همه را کوفته مان با در طبع معتاد
سه لوی و سنس نال اب نهاده و سفت و صلا طعم ف کلی اب مار سید
در ان بخشج کرده بکان بکان در اب قد لور انداخته و این را
را بر دو وقت یا طعم و بد الصا بوس پنج بلیاره بخشج کا فوریم سنج
و دو بر ج کله است که ل هر ل نموده دو نیم حب بسته باز کیود را بنوار
چشم خود وقت صبح در نغمه دید بعد از دو کله طعم خود از فضل دوم در علاج
و در شمر دی روغن کن سیل و منگ بر دو را با هم سائیده فسمی که در
اول باب بست و چهارم مرقوم است از و معلوم نموده تا در سنی او
الصا بوس با در چا سیمیده مان به باز و چهار مان به بنوار سنج
در اب تار ه انداخته بدست یا لدر کاه اب سفید بود از بر ج کدر
بگناه با نغمه دید و بعد از دو سه کله طعم خود اند الصا مصری دو با سنج
وزعفران و سرخا و بهین سفید از هر کدم بخشج کوفته و پیچ ناز روی
مع لکل نموده

دویم سر سینه کسین و در برج قزقل کیم عدد کوفه و بیخته ناسر آب دویم
صفت سینه باز بگوید و بسجاری کیم عدد و بیگاه در غوره و بدو بعد از دو کهری است و غوره
الصاخم سینه کسین و در برج کوفه بار و من کیم و منیم صفت سینه کیم بگوید و شمار
کیم عدد و بیخته خود را بدو بعد از منیم ان طوری در الصا کسین را در کسین کیم کرده
سینه بر جانور و در فضل سوم در علاج و در کیم بفرستید به ناسر آب و مسالی
و کسین کیم کسین و در برج کهری کرده کیم صفت و بیگاه بگوید و شمار
کیم عدد و بیگاه و غوره و بدو بعد از دو کهری طبع کیم و در کسین در و از ناسر آب جمله کیم
نموده است که در اینجا شماره و در باب است و دویم در شناخت حکم و علاج این
و این منیم بر سه فصل است فصل اول در بیان شناخت حکم و علاج ان حکم
از خشک و مانع کیم بفرستید به ناسر آب و در ان کسین کیم در در کسین کیم و در کسین کیم
جانور را با صفت در انصاف بنید و اگر کیمی انصاف خوشن کسین و در کسین کیم
دانند که از سر و دست اگر کسین این باشد از کسین کسین کسین کسین کسین کسین کسین
نوع اول در علاج خشک و مانع که از سر کسین کسین کسین کسین کسین کسین کسین کسین

نور و ناسر آب کسین کسین

در این کتاب جوهری غایب و در این نام از باب بیست و نهم در مجموع موده
عنان دستوری در غرضی جانور و در الصافیح که در فصل اول باب بیست و نهم مکتوب شده
در این کتاب در مجموع در علاج خشکی و مانع از زردی البوی در وزن کلن صلیبی
مفصل دوم در بیان شناخت و علاج حکله که از سینه خشکی است
در علاج حبس این است و مشتمل بر دو فصل است نو اول در علاج
سینه که از ریه است روغن بادام پیاز یکمات و در غار کلبه مار کوبیده
از آنست که گندش حاصل در خلق زرد بود از سینه طعمه در نوع دوم کف
روغن کعبه سبزه ده مات و دانه الاهی خورد و مشک از هر کدام بلغم سرخ
شصت و گور سبزه باز چهارمات و دو سرخ و بنهار شش مات و است
در این کتاب کتب بالعمود خون الوده بگناه و در بعد از تقسیم آن طعمه خوردند
الصفا کافور در برنج پاکیزه و در سرخ روغن زرد و کهرل موده باز
هر سه سرخ و بنهار شش سرخ و شش سرخ در روغن خوردند و بعد از

45

کلهی قطره در فم سوم در میان شناخت حکم که نور رسیدن ضربت
بمانند و وقت پنهان کردن دم نمیزد و زور سببند خلاصت از آن سه موسای
نیم سنج و شکر یکسج و دو درج چایه یکسج و چهار درج و شکر
دو سنج و دو درج بکاه در نیمه بیدار و جای که بدار و بعد از نیمه آن طعم
و قسمی که در باب جهلم نوشته شده معلوم کرده به پاره و در باب
در علاج از اخن طعم و این مثل بر فضل است فصل اول اگر انداختن
طعم از هوا لونی بماند خلاصت باید که همان لحظه سیره برگ
کننده و از زده قطره سببند و زده قطره بنهار در خلق جگانه و در حالی
مخفوط که با دهنند و گرم باشد بند و در وقت که جانور طعم که با
دور و زرد یکسج در بی انداختن است که ادوی مفید را بوی سببند
بکنم تو لیس بنهار بد و نکند استن جای گرم و در آن شکر با او در
باب مذکور شده یعنی از و الصابون تجربی از آن نوع و زده و حله

بمانند

Handwritten notes in the top right corner, possibly a page number or reference.

در کتب و بعد از تنظیم این طبقات رسیده از معناد چهارم حکم کرده
خوراقد خون در هر مهره نندید و آب بر کز تنقاید الصفا کز غوره در کف خون کرده
والا بیست از آن کم بر آورده بسبب کج بودن کف کز غوره کرده و از کف در وقت ناهنگام
در سینه او بزبان دادند بعد از فرود آوردن بوی بر و پارچه کف و در کف
در کف انداخته هر روز با بنسره یکی از بنسره که مذکور شد کف را باید بسپرد
بنسره بر کف از وی با بنسره بر کف کفوی کف را نموده بسپرد و کف در کف
بزیای باز کج بود کف بنسره کفم کف و بطرفی که بالا در کف نایب مذکور
مصرف و سرخ و هلهه سرخ و اجوائین نندی و اندر کف نایب از کف کف دوم
سرخ هم را کف نایب دوم کف کف نایب نایب و باز از کف کف کف کف کف
کف و قسمی که بالا در کف نایب کف کف نایب نایب نایب نایب نایب
و دانه الاهی خورد و سرخ و کف کف کف کف کف کف کف کف کف کف کف
دو کف کف کف کف کف کف کف کف کف کف کف کف کف کف کف کف کف کف کف

بلا کف کف کف کف کف کف کف کف کف کف کف کف کف کف کف کف کف کف کف

در کلان کوفته از هر کدام دو سنج و چهار برنج مصری مسلم بحسب
 مال نه زرد و موزج نموده با رنگات و هفت سنج و پنجاه و دو مال و شش
 سنج و چهار برنج و دو دان او دونه قدور و طعمه می که بالا در سینه است
 بعل از و الصا اندر خونج و مصر و کانی زری که در سینه است مسلم از هر
 سنج و چهار برنج و مصری مسلم پنج باد و نیم مان در روغن زرد
 یا رنگات و شش سنج و پنجاه و دو مال و هجده حبه لالی و او را
 در طعمه می که بالا در سینه است باب کوفته بکار بر و الصا بخندل و کوفته
 و نسک مسلم از هر کدام دو سنج و چهار برنج و مصری مسلم بحسب
 روغن و چهار سنج روغن زرد و موزج نموده با رنگات و هجده حبه لالی
 و دو مال و سه سنج و چهار برنج و او را دونه قدور و طعمه می که بالا در سینه
 مرفوم که بعل از و الصا بخندل و مصر از زرد و صا و سینه مسلم از هر
 بحسب باد و نیم مان در روغن زرد و او را دونه قدور و طعمه می که بالا در سینه

از هر دو طعمه می

ادویه و طعمه مسور که بالا در چین باب در کوفه بعمل آید و آن را با سبزه
و میوه کوفه و مصری مسلم از ترکیب نجیح مملکت مسلم در سنج و چهار
چون باد و چنان روشن زرد و فروغ نوره بازار گمانه و سفید سنج و چهار
ادویه در سنج و چهار برنج و ادویه مذکور و طعمه نجیح بالا در چین باب
مقوم است بعمل آید و آن را با سبزه و فلفل کرد و کوه کوه سفید کوفه
میله است و مملکت مسلم و روشن بهلا نوه از ترکیب دو سنج و چهار برنج
مصری مسلم نجیح باد و نیم مان روشن زرد و مسجود بازار و مار و سبزه است
مانه مطرفی دادن ادویه و طعمه مسی له بالا در چین باب مذکور شده بعمل آید
آن را کوه کوه میوه و کوه کوه سفید کوفه از ترکیب مسلم در سنج و دو سنج مملکت
مسلم و روشن بهلا نوه از ترکیب دو سنج و چهار برنج مصری مسلم نجیح باد و نیم
مانه روشن زرد و فروغ نوره بازار گمانه و سفید سنج و چهار
سنج و دو برنج دادن ادویه مسجود بازار و سبزه مملکت مسلم باب مذکور شده

48

بکار بردن آب سنج و سبب در شناخت مای و علاج این چون است که حال و سبب
علاجش اینست که سنج پتکای خور و در پوست و پنج سبب بود از هر یک که
وزر و خوب دو این بندی از هر یک است سنج هم را کوفته و به تان
بهمین سبب بود در بشواریتم عدد و صج دید و بعد از دور که کهری طبع خورند و
فلفل کرد و چند فلفل را از دیپلامول و عفره و نسیریل از هر یک که
و سبب که بر این کرده از هر یک دو سنج هم را کوفته و به تان
بیار کبچر و خوب بشواریتم عدد و صج دید و بعد از دور که کهری طبع خورند
اجود و باد بربک و ملک شک سیاه چند و فلفل کرد از هر یک که
بوی کوفت سنج هم را کوفته و به تان دو نیم صج بند و بیار کبچر
بکم عدد و صج دید و بعد از دور که کهری طبع خورند که کل دو نیم صج و خصل سنج
کوفته با شش سنج قند سیاه اجنه تان دو نیم صج بیار کبچر و بشواریتم
عدد و بگاه خورند و بعد از دور که کهری طبع در انحصار خصل و صج سنج
بهمین سبب بود

بیماری که در کوفته است

بیماری که در کوفته است و در نیمه شب بسیار بیدار شود و در صبح بیدار شود

چون در بیداری دوست کبری طبع خوراند الصانع و فلفل کرد و فلفل در و مصلح

49

بیماری که در کوفته است و در نیمه شب بسیار بیدار شود و در صبح بیدار شود

دو نیم شب بیدار شود و بسیار بیدار شود و در نیمه شب خوراند و بعد از دو کبری

طبع و در نیمه شب و در نیمه شب زهر باد و علاج آن چون جسم در حلقه

لاست کند و آب از جسم رود و از بدن جانور بوی گندید و از غلبه طبع

در این بیماری کوفته است و در نیمه شب بیدار شود و در نیمه شب بیدار شود

بیماری که در کوفته است و در نیمه شب بسیار بیدار شود و در صبح بیدار شود

بیماری که در کوفته است و در نیمه شب بسیار بیدار شود و در صبح بیدار شود

بیماری که در کوفته است و در نیمه شب بسیار بیدار شود و در صبح بیدار شود

بیماری که در کوفته است و در نیمه شب بسیار بیدار شود و در صبح بیدار شود

بیماری که در کوفته است و در نیمه شب بسیار بیدار شود و در صبح بیدار شود

بیماری که در کوفته است و در نیمه شب بسیار بیدار شود و در صبح بیدار شود

بیماری که در کوفته است و در نیمه شب بسیار بیدار شود و در صبح بیدار شود

باب هجدهم در علاج اسهال در دماغه سیرادی و زعفران از هر یک
 سرخ کوفته لبرن کرده دو نیم صب سیه بار یکم بود و بستوار یکم
 بدستور که مالاد در سینه است که در رفته در او آب و دونه و طعم لکهار برود
 و در سینه در ساختن بود و علاج آن چون جانور زرد و او منزه است
 نشت علاجش اینست که نقل و منزه و سیرادی از هر یک دو نیم صب
 و زعفران از هر یک دو نیم سرخ یا شیره او یک لبرن نموده چسبند و بار
 یکم بود و بستوار یکم عدس یا سداب بود و در جای گرم که با دونه سداب لکهار بود
 بود از دونه لکهار طعم کجک نوخون بدستور طعم واری خوراند و سداب
 چهارم عدس کورند و پهناره بدستور یکم در آب سس و سداب یکم در آب سس
 در سینه است خنده خوراند الصابلا در معنی اسهال و دو نیم با و لوزن
 است اینجایی گرفته در سنان و در برودن کجک ضرب نموده سداب و دونه
 در دیک انداخته باید که تا رایت جویش در معنی آب جری است

اسهال در دماغه

مهاوره بر آورده یک آبار خود سبزه یا سبزه انداخته که خوب است سرپوش

نموده تا خیزارد حکم کرده باشد تمام حوت مذکور آب و روغن در خود

50

بسیار خوردن از بدن فرود آورده نگاه دارد برای جمع جانور خوردن و خوردن

کلی زیاده کند مگر به خود بعد از دوت کردی طبع دوری زده طبع کف می خوردن

خوراندن آب سب و نیم در شناخت حرارت را امری که خوانند و علاج آن چون

در کمالی نموده کف از دهن آورده فرزند مبعوث و شسته شود و بپوشد

است پس بیابانی رفته سر آنرا در درده عکس مقدار یک سب در آن نوا

در میان طریقت کلی نهاده چون ادبی انداخته باقی تمام گرم کرده پس مذکور

بر آورده در باره که انداخته استن قشره در بر دو و راج سنی اندارد

بسیار در شناخت ضرب رسیده و علاج آن چون جانور در بدن حال

تمام خوردن در شناخت ضربت مویسای دو نیم سب سب و سب

دو سح در نیمه ایضا وقت صبح بیازنکسج و چهار سح و پنج سح
 و در سح بدو در جای گرم نگاه دارد و بعد از دو سه گری طیق خوانند
 انصاف یک نیم و برکت سینه او و برکت بکاس حباب و زرد و کاس
 کوهی در زمین کشته است و چاه است براده و طرف او بر و نهاده است
 و بدینگونه در بوی است و گو گو گو گو گو طرف سحر خوانند
 بالای کوهی که کوه شتری است و یا در آن از باقی فرستاده جانور است
 دو کرده بر بالای آن نهاده باره سجده قوی کند تا با او نرسد به سحر
 طبع بعد طبع درای خوانند و در زو زو کرده مسطور دارد و در وقت
 همین مثل بکار برود و در چهارم از زو زو کرده بر او نرسد به سحر
 خام درخت پسته و برکت سینه او و برکت سینه او و برکت سینه او
 نماز سجده و برکت نیم و برکت سینه او و برکت سینه او

داده بود

از باره که گفته شد بعد از آنکه آب مذکور را نشانما نیزه کنند و بعد از دو سه مرتبه
 الفه نیزه شدی بجا و لاسی می آید بر او آب نیزه کرده از باره که در آمده است در
 نشانما نیزه کنند بعد از آنکه این طبع خود از نباتات جسم و دویم در نشانما کردی
 زده و علاج آن چون جانور از هوای سرد و لاسی شود و خواست اسباب برینند
 و آب بس که غایت علاج است کونست و ما من بیاز بلسج و بسج
 کبری سیخ بگناه دو بودید و بعد از یکدیگر طبع خود از نباتات و مع سبالی
 از بریدیم سیخ بنار و سیخ و بسج سیخ و در نیمه خود از بریدیم زنده
 کبری طبع خود از نباتات قارون دو نیم سیخ بیاز بلسج و بسج
 سیخ بگناه در نودید و بعد از دو سه مرتبه کبری طبع خود از نباتات جسم و دویم
 در نشانما کونست و علاج آن چون جانور در بحال سبالی بسیار کنند
 و بوی آینه ابد علاج است سفید با بره سفید در آنست
 کرده بجان بجان را بر آورده چند روزه اجواسی خردنی با لاسی

کوهان در دوام

سوزیده در دو دام اب اندازد و بعد از سرد شدن اب مذکور را
در هر از قسم دوم فصل اول باب چهارم معلوم نموده صاف گنداب حمل و
در ساخت و در بخار و علاج ان خون جاور و دفت بجای کردن ناند
در ساختن گنداب جفت است ناست نام که خوراند از خورد باطو و در
پولون لا موری دو نیم سنج مغز بک که بوار دو نیم نان سرد در آب کیم
دو سنج و سنج نیم نان یک سنج و چهار ربع مان سادر خون اندازد و بعد از
سازد و در آب حمل و سنج در ساخت ککری و علاج ان خون جاور
در در و مثل و از خون در نه ظاهر در و علاج جفت است و در
باطو و در لا موری مثل بر هر سه دفت صید و در هر قطره اب
در در و در طو مودا کلی خوراند الف کج زنبق باطو و در
در اب باطو و در و مغز کج باطو خوراند اب حمل و در
سیاحت در استره و علاج ان خون جایی مغز جاور اما استند

52

علاج است تیت را در باره بسته دانتس گرم نموده چند مرتبه جالی اندازند
بند بقیه تیت کند الصاروعن بادام در جای مطور مال در باب حمل و تقسیم
در علاج زخم رسیده این منضمل بر دو فصل است فصل زخم دوخته در زخم
دخول را در ظرف استی مویخته بر زخم اندازد الصاروعن تیت کویض زخم
اندازد و جوی مالون و کچ که در جوی بوزن برابر مویخته در زخم بر کنند الصاروعن
بوست درخت بلا سس سائیده بر زخم کنند فصل دوم در معالجه کینن
گرهها که در زخم هم میرسد کوفته در زخم بر کرده دین انرا از زیر کینن بمانند
سائیده و شیمی کنند که باو نرسد و بالا پس کل حکمت کنند بعد از دو ماه
دارد گرم مرده را دور کرده ادویه نالی که در فصل اول همین باب مذکور
بکار برد الصاروعن زنجبیل نری نری کوفته در زخم بر کرده بدستور مذکور در
کرده کل حکمت نموده بعد از دو ماه کینن کرم دور شده ادویه نالی که
فصل اول همین باب با مرفوم است بعد از دو ماه کینن کوفته بدستور

در زخم بر کرده

در حجم بزرگه وین مسدود ساخته کل حکمت کرده بعد از دو با منورده ای
می آید در فصل اول عن باب در وقت بعد از دو باب هجدهم در علاج ضرب
که استخوان رسیده چون بر برود سر استخوان بزرگ رسد که آنرا بر میان بندی امواج
در وقت استفتای بنویس در روغن کنجد که منورده است که در نه جای اندوز کنند
باز در نه جای مسطور است که ادوی بر است می انداخته باشد و در وقت
باید هجدهم در علاج استخوان شکسته مویابی باب ساخته بر استخوان شکسته
سب کرده از لیمو با لب که در لوبه بود در روز یک بار سه باره بکری غده کور ملاده
در روز نیز مویابی مسطح باز و بلغم سسج استوار در نوره خورد و بعد از سب مویابی
القاصیده خوب و کتله در زرد خوب و نالون و هر چوره همه را بوزن برابر ادوی
ساده برارده نموده آنرا بطریق سب بر استخوان شکسته بسپاری است
است از آن بعد از روز یک بار ده نازه کتله القاصیده خوب و کتله نالون
سب کردن بر برابر کتله در روغن زرد خوب مثل حلوا نخله نه جای

53

با این علاج با هر یک از اینها که در وقت بروزه با شکر خوردن مکرر مکنده مانند دو سینه
 نیز بودن مطهر مخرج را ندهد مانند باب چهارم در شناخت بروز اول در علاج آن
 چون جانور در بزرگتر شود که در بزرگتر از او علاج است علت را که گفته میان آب
 نکرده است اینها را در بزرگتر از آنکه آب مذکور برود وقت با طعم
 الصفا معنیان بوجه سیر بر آورده هیچ در نغمه داده بعد از لجه طعم خوراند الصفا برود
 یک برود و باز در نزدیک بر یا بچونک نشینند خون کم کشد و اگر نشین
 ندادند و باقی بچونک بریده خون کم کشد تا آب پنجاه و یکم در شناخت کتوج و کور
 و علاج آن و این مستعمل بر دو فصل است فصل اول در شناخت کتوج و علاجش
 چون جانور از اول بر ناز بریده دور کند علاج است که کتوج را که گفته ناز بر جانور
 دانند با آب حسی بنام سینه که در دستار کتوج در سینه جانور است طوی خوراند
 الصفا کتوج است بهر از دست که در کتوج کتوج سینه که در دستار کتوج است بهر از
 کتوج و کتوجی طعم در فصل دوم در شناخت کتوج برود علاج کتوج چون جانور بر ناز

علاج

کار فرست نمود انصاف مبدع خوب بشود و انوار و حله بوزن برابر کوزن
 کبرن نموده بر طایب الیب کتد باب پنجاه و چهارم در علاج یوطره انزاله در سیم
 اول با یکدیگر خراشیده خون بر آورده ملک شنب در دهن انداخته باشد
 داده سیر درخت انجیر کفایت در ان معنی دور کرده بار ملک شنب سوزانده
 از یکدیگر خراشیده خون بر آورده قند سیاه و استخاری و سبزی و کبک و کبک
 با سیره او در کبرن نموده بالا در فوط الیب کند و بوزن دو کبرن کبک کبک
 بدستور طوری خوراند و آب هرگز ندهد فاما اگر از ان درون درین دستور
 سر با یکدیگر در ان بود و ان شنب خنک و انجیر با یکدیگر بر کافور ظریف نموده
 بچند خنک نموده بر کافور کبرن با انش کوضه بر کبرن در باب پنجاه و سوم در کتد
 نلی و علاج ان اول بفتاد سینه نموده بعد از ان کس بر دهن این سخن در نموده
 پیرک بحر سینه علاجش مثل بر چهار فصل است فصل اول در علاج کبک کبک

نسخه سینه

نصف دار و بعد از روزی دو بار بطرفین مسطور بعل اردو الصابون
ساده بنده را بر زده قسم که بالا این در ماقده بکار بر و فصل سوم در علاج
کفایت کس که زده از دست و دست اندر آورده چهار ملا در وقت بهاره
در وقت صبح سه مرتبه بر لبی چند مرتبه در آن کرده گذارد و در روز دوم
کعبه ساه است زادی سبده بر کفایت مد کور سبب کند الصابون از ناخوردن
خراستنده خون به آورده تا روزی هر یک بر و بجا که فصل چهارم در علاج
خنده که جرب بهر سانه باشد به سبب زرد جوب الفوه حله خردل طوطه
جوب کوکود هم را وزن بر هر وقت و وقت با آن در می آید نموده در ظرف
اندازه بر لبش سبب کرده تلی را از آن خاکنده چرک از او بر آورده داری
نمک و در رحم بر نموده و بنیزه را نیز از او بر مسطور بر که به بالا نشسته از
پارچه کتله گذارد و بعد از روزی دو بار به سبب بالا بنام آرد و الصابون

و اسرار و کتب و غنای کوفته با سار و در هر سال نموده تکرار در هر سال
 بر آورده با سار و سبب او در هر روزم بر کرده از نار و چرم در نمودر کوف
 کند و کوفه در و سر کرده و آبی بر و پاشیده جانور کثرت نموده در هر روز کوفه باد
 در صورت بالا او در هر کوفته داد و کوفی کوفته از کوفته پاشیده در هر روز کوفته
 است سار و آبی کوفته در هر روز کوفته جانور را می کشند پاشیده در هر روز
 کامل شود عمل آرد الصا زرد چوب و کل و میوه و در میان است در هر روز
 در هر کوفته کوفته در هر روز کوفته در هر روز کوفته در هر روز کوفته
 در هر کوفته جانور کند و بطریق کوفته در هر روز کوفته تمام کند

الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین
 الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین

الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین
 الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین

الحمد لله رب العالمین

سید...
بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

According to f. 2 it is not dedicated
to anybody just written at the time
of Aurangzib. (W. I. 's misreading
of the introduction)

F. K.

W 25

E.S.W. Library

THE GREAT BRITISH
AUTHORS CLUB
25, WHITEHALL COURT,
LONDON, ENGLAND

ACC. No.

CLASS MK.

PUB.

DATE REC'D. *Oct. 10, 1927*

AGENT

INVOICE DATE

FUND

NOTIFY

SEND TO

PRESENTED *C.A. Wood*

EXCHANGE

BINDING

MATERIAL

BINDER

INVOICE DATE

COST

McGILL UNIVERSITY LIBRARY

ROUTINE SLIP

ANNOTATED. W.

c. Falcons and birds in general.

10.

Dastūru's-sayd.

دستور الصيد

Z 10.

A treatise on falconry, the same as described in IVC 619(1), by Muhammad Ridā b. Muhammad Yūṣuf. According to this copy, he wrote it in 1073/1662-3, not in 1083/1672-3, as ~~stated in~~ ^{in it} the Calcutta transcript. It is dedicated to Aurangzib (f.2), although originally intended for Ḥasan Ālī Khān. There are ~~apparently~~ ^{apparently} no references to earlier works on the subject. The treatise ~~is~~ ^s dealing with the usual matters of sorting, training, feeding, treating, protecting by charms, etc., of the falcon. It is here divided into 76 bābs only, not 77 as in IVC 619(1). Their titles are given on ff.2v-4. Of these 76 bābs the copy actually contains only 54, as the end of the MS ~~has~~ ^{has} been lost. Beginning as in Calcutta copy: محمد بیجد و سباسب بیجد از ازل تا ابد بر بادشاهی را... اما بعد 'اصغف العباد راسخ الاعلیا محمد رضا

For the purpose of collation the headings of a number of bābs are

here given:

باب اول در معرفت جانوری کلال چشم و سیاه چشم (f.4v)

باب دهم در شناخت پر مهره خام و علاجهش (f.33)

باب بیستم در طریق قابو کردن و قبول نمودن آن (f.36)

باب چهلم در شناخت ضرب رسیده و علاج آن (f.50)

W 2

ad